

نوجوان ۶

رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
دوره سی و نهم ● شماره پیدرپی ۳۱۱ ● صفحه ۳۲ ● ۳۴۰۰۰ ریال

www.roshdmag.ir ISSN:1606-9072



قابلی از طبیعت

دل تگانی شب عید
یک قدم تا بهار
قهرمان پا برهنه!
نوشتن مثل آب خوردن!

رفتن

میان برکه‌ای
پر از سکون و بی‌تکان
به قایقی نشست‌ام
که نرم می‌رود بر آب بی‌شتاب
نگاه من به دور دست‌هاست
به لک لکی که بال می‌زند به سمت کوه
و گوش من
به جیر جیر کی ست
که لای بوته‌هاست
تنم رهاست در نوازش زلال آفتاب نیم‌روز
و خواب سبز جلبک کنار بر که تا به چشم‌های من رسی ده اس ت
که ناگهان
نسیم نرم و خیس، حوله می‌کشد به صورت‌م
نگاه می‌کنم به کوه
که پشت دشت، با شکوه و بی‌خیال
نشسته است بی‌تکان
به راستی
فراز کوه، ابرها
به مقصدی روانه‌اند؟! یا که کوه راه می‌رود!!!
گمان کنم حواس کوه هم
شبیبه من به بی‌شمار آفریده‌هاست
به لحظه لحظه کارهای تازه خداست.



آیات مرتبط

۱. سوره نمل، آیه ۸۸
۲. سوره الرحمن، آیه ۲۹

محمد حسن حسینی
تصویرگر: شیوا قاضی

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

وبگاه: www.roshdmag.ir

رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

از نسل با ما: اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی، رشد نوآموز، رشد برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی، رشد دانش‌آموز، رشد برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ابتدایی، رشد جوان، رشد برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

- مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- شورای برنامه‌ریزی: مجید عمیق
- مرجان فولادوند، حبیب یوسف‌زاده
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارسانزاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: پرویز قراگوزلی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش‌ها و مراکز تحقیقاتی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



- ۱ خانه تکانی جور دیگرش
- ۲ خشم آتش
- ۵ نوشتن مثل آب خوردن! ...
- ۶ تجربه شهر
- ۹ مردان کار
- ۱۰ زندگی با پوسته‌های زمین
- ۱۲ انتظار سبز
- ۱۴ یک قدم تا بهار
- ۱۶ قابی از طبیعت
- ۱۸ دل تکانی شب عید

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
دوره سی و نهم • ۱۳۹۹ • شماره پیاپی ۳۱۱ • ۳۲ صفحه • ۳۴۰۰۰ ریال

۶

نوجوان

رشد

@iRoshd

خانه تکانی جور دیگرش

اسفند همیشه بوی عید می‌دهد. خانه تکانی شب عید از جمله کارهایی است که ما ایرانی‌ها در این ماه انجام می‌دهیم. آن سال‌ها که همسن و سال شما بودم، با آمدن اسفندماه کلی حالم گرفته می‌شد. حتماً می‌پرسید چرا؟ چون مادرم عادت داشت کل مولکول‌ها و حتی اتم‌های خانه، از پشت بام گرفته تا توی حیاط و کوچه، آن قدر بشوید و بسابد که عین روز اول ساختش، صفر کیلومتر بشود. در این بین شاگرد دم دستش هم کسی نبود جز پسر گلش که خودم باشم. از مدرسه که می‌آمدم، هنوز لباس‌های مدرسه را در نیاورده بودم که صدای مادرم بلند می‌شد: «پسرم کجایی؟ بدو بیا که خیلی کار داریم.»

بعد هم سطل آب و تایید و کهنه «بشور و بساب» را می‌داد دستم. باید تندتند محتوای سطل را به‌روز رسانی می‌کردم و می‌دادم به مادرم. حمل و نقل چارپایه هم با من بود. خلاصه کار خانه تکانی با تمام ظرفیت تا پاسی از شب هر روز ادامه داشت. البته از حق نگذریم، بعد از پایان یک ماه خانه تکانی، همه جا حسابی برق می‌زد و حس و حال نو شدن به آدم دست می‌داد. حال می‌داد تا یک سال جدید و خوب را در آن زندگی کنیم.

بزرگ‌تر که شدم، دیدم ای دل غافل! خانه تکانی انواع دیگری هم دارد؛ از جمله «خانه تکانی درون». فهمیدم اتفاقاً آن نوع خانه تکانی از نوع بیرونی‌اش سخت‌تر و حتی واجب‌تر است. خانه تکانی درون، یعنی هر آدمی در پایان سال در گوشه‌های بنشیند و حسابی تمرکز کند. تا هر عادت و رفتار بدی را که درونش رسوخ کرده، بگیرد و ببندازد توی سطل زباله. فکرهای غلط و پریشان، غم و غصه، کینه و حسد و دشمنی، خلاصه هر چیز بد اخلاقی و بد رفتاری را حسابی از درونش پاک کند تا با آمدن سال جدید، آدمی نو و تازه بشود. وای که چه کار سختی! اما شدنی است... از خدا بخواهیم تا ما را در خانه تکانی درونی کمک کند. روز و روزگارت سرسبز باد. خانه تکانی دلت مبارک باد.

علی اصغر جعفریان

تصویر جلد: سام سلیمانی

عکاس: اعظم لاریجانی

ایستگاه

- ۱۹ گردش علمی سال ۱۴۱۰
- ۲۰ پروبی
- ۲۲ آن یکی که عکس ماشین داشت

- ۲۳ جدول
- ۲۴ مرد کهکشانی
- ۲۶ سرگرمی
- ۲۸ نگذار قامت پاکبان
- ۳۰ قهرمان پابرهنه!
- ۳۲ شهر حماسه‌ها

خشم آتش

از نقطه‌لورفتن شکلات تادم ماشین، کسل کننده‌ترین اطلاعات رو راجع به زمان تجزیه همه چیز، از پلاستیک و شیشه تا مدفوع مورچه شنیدم. حتی پدرم هم با اون‌ها همراه شده بود. اگر پای کوه، من رو معرفی نکرده بود، شاید آشنایی مون رو هم تکذیب می کرد. گفتم: «هی، خونسرد باشید. یه کاغذ شکلات بود و خودم هم از روی زمین برش داشتم. اما از دید اون‌ها قتل کرده بودم و عذرخواهی مرده رو زنده نمی کرد.»

محیطبان چاق همان‌طور که از پنجره رفت و آمد پرشتاب خودروهای امدادی را دید می‌زد، گفت: «تو چال چه ربطی به جنگل بلوط داره؟»

پسر گفت: «همه چی به همه چی، غیرمستقیم ربط داره. خودتون گفتید از اول بگو.»

- خیلی پررویی بچه! تو اون دبیرستان چی یاد شما می‌دن؟ پسر که از فکر تعریف ماجرا برای محیطبانان هیجان‌زده شده بود، در ادامه گفت: «سری بعد تو چال هم رفتیم. این بار از ولنجک رفتیم ایستگاه هفت و بعدشم قله. وقتی بین ایستگاه پنج و هفت برای استراحت وایسادیم، پدرم مثل بقیه، از کوله میوه در آورد و شروع کرد به پوست کندن و خوردن سیب و خیار. عجیب نیست میوه‌هایی که تو خونه اصلاً رغبتی به خوردنشون نداریم، تو کوه این قدر خوش‌مزه‌اند؟»

محیطبان لاغر گفت: «عجیب شماهایی که می‌آیید اینجا کوه‌نوردی و آخرشم جنگل رو آتیش می‌زنید.»

پسر ادامه داد: «میوه خوردن که تموم شد، پوست میوه‌ها رو که زمخت و بی‌سلیقه گرفته شده بودند، برداشتم. بلند شدم و جوری که همه ببینید، ریختم زمین و بلند گفتم: بابا! می‌دونی پوست میوه بین دو تا پنج هفته روی خاک تجزیه می‌شه و برای خاک و اکوسیستم هم خیلی مفیده؟ ... بابام، حرکت من رو به کیف کمربندش هم نگرفت و بند کوله‌اش رو سفت کرد.»

آقای ساریخانی که دفعه پیش برای من فقط یکی از پیرمردهای گروه بود و حالا می‌دونستم باتجربه‌ترین فرد و راهبر معنوی گروه، تنها رو به صخره چایی می‌خورد. گفت: اینجا یه مسیر پرفرت و آمده و آدم‌های زیادی پنجشنبه و جمعه میان اینجا تا از کوه و طبیعت لذت بیرن. شما حق نداری زیبایی بصری این محیط رو به هم بزنی. الان می‌تونی زحمت بکشی و پوست میوه‌ها رو چندمتر اون‌ورتر از مسیر اصلی ببری، تا هم به قول خودت اکوسیستم خراب نشه، هم بقیه سه‌هزار متر نیان بالا برای دیدن زیادهای شما. غرورم می‌گفت: خم نشو، راهت رو بکش برو. ولی پیرمرد با اون قد بلند و سیل بی‌نقص جذبه‌ای داشت که مجبورم کرد غرورم رو سایلنت کنم ...

در چند کیلومتری اداره محیطبانی، جنگل بلوط در حال سوختن بود و باد گرم تابستان، ناجوانمردانه به پیشرفت آن کمک می‌کرد.

دو مأمور محلی محیط زیست، با لباس‌های فرم خاکی که بوی دود می‌داد، مستأصل و عصبانی بالای سر پسر نوجوان ایستادند. اتاق اداری کوچک با دیوار رنگ‌پریده، کم‌د و میز فلزی ارزان، به زور هر سه نفر را در خود جا داده بود. پسر از سر بی‌حوصلگی گفت: «من می‌خوام با و کیلم صحبت کنم.»

محیطبانی که چاق بود و لباسش را به زور کمر بند داخل شلوار جا داده بود، گفت: «مگه تو و کیل داری؟»

- نه. اصلاً می‌خوام حقوق خودم رو بدونم. نگهبان لاغر که تا آن لحظه آرام بود گفت: «به جنگل بلوط رو آتیش زدی. چرا درست جواب نمی‌دی؟ آتیش از کجا شروع شد؟»

پسر چشمانش را تنگ کرد و با نگاه به نقطه‌ای فرضی در روبه‌رو، به شروع ماجرا فکر کرد و گفت: «از کجا شروع شد؟ از یه پوست شکلات، باورتون می‌شه؟ می‌خواین از اول بگم؟» محیطبان لاغر نفس عمیقی کشید که با سرفه نیمه‌کاره ماند و گفت: «آره باورم می‌شه. از تو همه چی بر می‌یاد!»

پسر گفت: «همه چیز از یه روز سخت و عالی توی کوه شروع شد. با پدرم و گروه کوه‌نوردیشون به تو چال رفتیم. اولین تجربه کوه‌نوردی واقعیم بود. تک‌تک اعضای گروه می‌خواستند نشون بدن خیلی حرفه‌ای‌اند و مثل یک معلم واقعی، متواضع‌اند. کم‌کم داشت نقش بازی کردنشون باورم می‌شد که اون اشتباه مرگبارم رو مرتکب شدم. خسته، له و پُر عرق بودم. اصلاً دلم نمی‌خواست جلوی پیرترین تیم ورزشی تاریخ جهان کم بیارم و فقط چون می‌کندم خودم رو عادی جلوه بدم ...

کاش دستم می‌شکست و تو جیب کاپشن نمی‌رفت. به خاطر سرما دستم رفت تو جیبم و اتفاقی خورد به یه شکلات سفت که نمی‌دونم از کی اونجا مونده بود ... طوری که از گروه عقب نیفتم، حین حرکت، زورورق شکلات رو که مقاومت جانانه‌ای هم می‌کرد، باز کردم و سعی کردم شکلات رو با گرمای دهن و بازی زبونم آب کنم ... بعداً هیچ کس حرفم رو باور نکرد. به خدا قسم ناخواسته بود، اصلاً شبیه یه انتخاب بین دو گزینه نبود. کاغذ شکلات از دستم رها شد و نسیم ملایم و مرموز که منتظر این لحظه بود، کاغذ رو گرفت و از نظر همه افراد گروه گذروند ... گروه ایستاد. ترمز اضطراری قطارشون رو کشیده بودم و حالا وقت جریمه بود.

دفعه بعد رفتیم دنا. قله بیژن. راستی می‌دونید ما کوهی به نام دنا نداریم؟ دنا به منطقه

است که چند تا کوه بلند ...»

محیطبان لاغر حرف پسر رو قطع کرد و گفت: «ما بهتر از تو می‌دونیم.»

پسر گفت: «به روز کامل راه رفتیم تا رسیدیم پای قله. روز دوم قله رو دور زدیم و برگشتیم. روز سوم موقع نهار کنسرو خوردیم. من تن ماهی خوردم که اصلاً بهم نجسید و زهر مارم شد. چون لیمو نداشتم. من تن ماهی رو فقط با لیموی تازه و فلفل می‌خورم و تیکه‌های سیاهش رو هم لب نمی‌زنم. تن ماهی رو از قصد گذاشتم رو تخته سنگی بزرگ و تخت.

وسایلمون رو که جمع کردیم برای حرکت، ساریخانی گفت: «پسر جان ظرف تن ماهیت رو جا گذاشتی». گفتیم: «آی ام ساری!» ظرف تنی که من خریدم ویژه است و بعد تنها ۵۰ سال تجزیه می‌شه و به طبیعت برمی‌گرده.

ضمناً به جز ما کسی حال‌احالاها نمی‌یاد اینجا تا از زیبایی بصری استفاده کنه. پیرمرد فکر اینجاش رو نکرده بود. سعی می‌کرد خونسرد باشه و گفت: «پسر ... (می‌خواستم بگم: من خیلی خوش‌حالم که پسر تو نیستی. اشکال هم نداره. زود قضاوت کردی. الانم با یه معذرت‌خواهی می‌تونی دلم رو به دست بیاری! ... اما آقای ساریخانی گفت: یه گرگ گرسنه ممکنه به هوای بوی تن بیاد و صورتش رو بزنه به ظرف و لبه تیزش باعث زخمی شدن پوزه‌اش بشه. گرگ‌ها آنتی‌بیوتیک ندارن و عفونت همون زخم می‌تونه باعث مرگشون بشه. کم‌کم داشت از ساریخانی خوشم می‌اومد. عجب فانتزی‌ای! آنتی‌بیوتیک گرگ‌ها، داشتیم به یه روباه اغواگر توی لباس پرستاری فکر می‌کردم که دیدم فضا جدیه و ساریخانی هت‌تربیک کرده.»

محیطبان‌ها به هم نگاه کردند و با حرکت صورت به هم گفتند: «این دیوونه چی می‌گه؟»

بعد لاغره پرسید: «می‌گی چرا جنگل رو آتیش زدی یا نه بچه جون؟»

— باشه، خیلی خب. دیروز اومدیم خرم‌آباد برای صعود کوه هشتاد پهلو.

چاقه گفت: «شازده بالاخره رسیدن اینجا.»



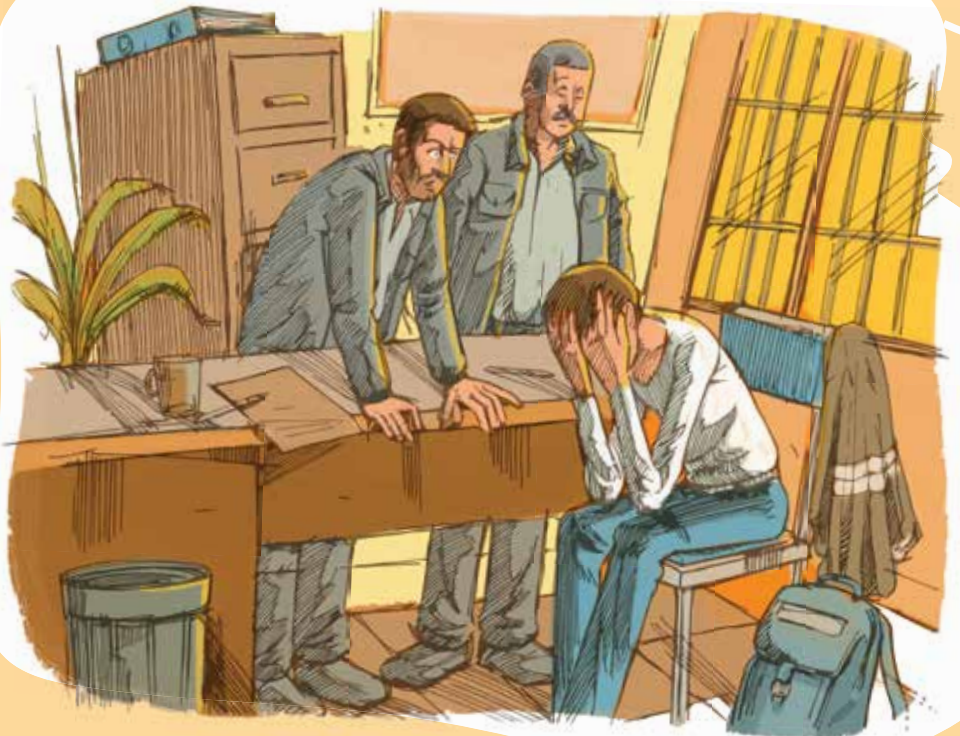
ولادت حضرت امام علی(ع) و روز پدر

روز سیزدهم رجب، ۳۰ سال بعد از عام‌القیل (۲۳ سال قبل از هجرت)، اتفاق بسیار عجیبی افتاد که هرگز در تاریخ بشریت سابقه نداشته و بعد از آن نیز تکرار نشده است. آن اتفاق به دنیا آمدن نوزادی درون خانه کعبه است که علی(ع) نام‌گذاری شد.

مادرش فاطمه بنت اسد، جزو نخستین زنانی بود که به پیامبر(ص) ایمان آورد و پدرش ابوطالب، رئیس قوم بنی‌هاشم، عمو و حامی بزرگوار رسول خدا(ص) بود. از کودکی نزد پیامبر(ص) بزرگ شد و اولین مردی بود که به اسلام ایمان آورد و اسلام آوردن خود را علنی کرد. از همان زمان پیامبر(ص) او را برادر و وصی خود خواند.

«نهج‌البلاغه»، «مصحف‌علی(ع)» و «غررالحکم» از گفته‌های ایشان جمع‌آوری شده‌اند. مدت امامت ایشان ۳۰ سال و دوران خلافت آن حضرت (۴ سال و ۹ ماه) است. حضرت علی(ع)، صبح ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰، توسط ابن‌ملجم در مسجد کوفه ضربه خورد و شب ۲۱ ماه رمضان در سن ۶۳ سالگی در کوفه به شهادت رسید. مرقد شریف آن حضرت در نجف اشرف قرار دارد.

اسفند





... با یه گروه از همشهری‌ها تون هم مسیر شدیم و رفتیم سمت قله. هزار متری قله نزدیک می‌شکاف گفتند بایستید. پرسیدم: چرا؟ گفتند: چند نفر هنوز نرسیدن. ما با هم اومدیم کوه و قله رو هم با هم می‌زنیم... لوس بازی این کوه‌نوردها تمومی نداره. ۱۰ دقیقه وایسادیم تا برسند ... وسط تابستون هوا یهو سرد شد و باد قطره‌های کم‌تعداد بارون رو می‌کوبید تو صورتمون. لباس‌هامون برای این هوا کم بود ...

چند تا بوته خشک‌شده دیدم و یه ایده بکر به ذهنم رسید. گفتم اگه کبریت داشتیم می‌تونستیم یه آتیش مشت‌ی درست کنیم و حسابی گرم بشیم ... عجیب بود تو کوله‌های بزرگشون کبریت نداشتند. من مته یه بازیگر حرفه‌ای گفتم: صبر کنید، عجب شانس‌ی دارید! انگار یه فندق ته کوله‌ام دارم ... بابام گفت: یادت باشه، بعداً توضیح خوبی برای این فندقک بدی. گفتم: بابا الان باید رو این تمرکز کنیم که یخ نزنیم و خوابمون نبره ...

آتیش سریع گر گرفت و باد سرما و گرما را به طرز مطلوبی با هم فانی می‌کرد. یهو شیخ یه نفر از جامونده‌ها رو دیدیم که با سرعت عجیبی بالا می‌آمد. پیرمرد خودش بود. باید می‌دیدید با اون سن چه سرعتی داشت. رسید به ما. گفتم: ماشالله ساریخانی، بیا بیا دم آتیش گرم شو یه کم. لابه‌لای نفس‌نفس‌زدن گفت: چه غلطی داری می‌کنی؟! چرا اینجا آتیش روشن کردی؟! گفتم: اولاً سردم بود، ثانیاً بوته خشک خشک بود به خدا. به بقیه نگاه کردم تا تأییدم کنند. دیدم خودم نزدیک‌ترین آدم به آتیشم و بقیه ریز کشیدن عقب ...

ساریخانی گفت: «من به خشک و ترش کار ندارم، اینجا رو نگاه کن». رفت کنار آتیش یه بوته بزرگ رو که هنوز آتش نگرفته بود و دود سفید از کنارش بلند شده بود، با کفش‌های بزرگ و محکمش کنار زد. گفت: ببین! ... گفتم: چی رو بینم؟ ... یقه‌ام رو گرفت و کشید پایین. مورچه‌ها و چند تا حشره دیگه و یه کفش‌دوزک مامانی داشتند فرار می‌کردند. گفتم: آها، اینا اسباب‌کشی‌شون تصادفاً افتاده به چارشنبه‌سوری. زیاد نگران نباش. بعدشم ما چار تا آدم داشتیم یخ می‌زدیم از سرما، شما نگران سوسک و عنکبوتی؟! ...

چو بدی علیه من بود. بقیه هم از راه نرسیده، طرفدار او شدند. فکر کنم همون بوته‌ای که ساریخانی زد کنار، آتیش گرفت و با اولین باد از وسط تنگه افتاد پایین؛ جایی که ما نمی‌دیدیم. بعداً از شما شنیدم مرتفع‌ترین جنگل بلوط کشور بوده ... من از کار خودم خیلی پشیمانم. حالش چطور است؟ اون‌جوری که اون رفت تو دل آتیش برای کمک، بعیده است زنده باشد!



بیشتر بخوانیم

ما با تو سر بلندیم

گردآوری: بابک نیک طلب، حامد محقق
سال چاپ: ۱۳۹۹
ناشر: به نشر

این کتاب حاوی ۱۸ شعر از شاعران متفاوت درباره قاسم سلیمانی است. در شعر اول، شاعر معتقد است که بعضی خبرها سرخ هستند - مانند خبرهایی که از عاشورا می‌آیند - و بعضی خبرها مانند شعله به تمام دنیا آتش می‌زنند! در شعر دیگری، شاعر، قاسم سلیمانی را چشمه‌ای در کویر آدم‌ها می‌داند. تو ما را بی‌سپر نگذار، سردار بدون بال و پر نگذار، سردار از آن حال و هوای آسمانی زمین را بی‌خبر نگذار، سردار





نوشتن مثل آب خوردن!

یکی از ساده‌ترین شیوه‌های نگارش، نوشتن «یادداشت روزانه» است. در این شماره با این قالب آشنا می‌شوی. سعی کن خودت هم‌زمان این‌گونه نوشتن را تجربه کنی. اگر تا به حال به آن عادت نداشته‌ای، آن را جزو کارهای روزانه خودت قرار بده. باور کن کار سختی نیست و برعکس، بسیار لذت‌بخش است. فقط کافی است دوست داشته باشی، اراده کنی و بخواهی. قول می‌دهم می‌توانی. مثل آب خوردن است! و این شروع جاده بی‌پایان و رازآلود نویسندگی است.

چند نکته کلیدی

- یادداشت روزانه را می‌توانی روی دفتر معمولی یا سررسید (تقویم) بنویسی و یا با استفاده از رایانه و تبلت.
- شاید فکر کنی متن‌های یادداشت‌های روزانه ارزش ندارند! اما خوب است بدانی همین اطلاعات به ظاهر ساده، معمولی و روزمره، بعدها برای مثل گنج پنهان ارزش خواهند یافت.
- اغلب یادداشت‌های روزانه جنبه شخصی (خصوصی) دارند و دیگران نباید بدون اجازه تو، آن‌ها را مطالعه کنند.
- گاهی یادداشت‌های روزانه افراد معتبر و مشهور، مثل دانشمندان، سیاستمداران، هنرمندان و ... منبع جذاب و الهام‌بخشی برای درک شرایط زمانه و لایه‌های پنهانی شخصیت آنان است.

برای نوشتن یادداشت روزانه چه کار باید بکنی؟

- در پایان هر روز و یا هر وقت از شبانه‌روز که دوست داشتی، می‌توانی گوشه‌هایی از حوادث و رخدادهای زندگی همان روزت را بنویسی. می‌توانی به آرزوها، امیدها، ناامیدی‌ها، غم‌ها، شادی‌ها، خبرهای مهم، حرف‌های دوستان و نزدیکان و ... اشاره کنی.
- این کار، هم «قدرت نوشتن» تو را تقویت می‌کند و هم در سال‌های بعد، با خواندن دوباره آن‌ها، لحظه‌های لذت‌بخش و شیرینی را تجربه خواهی کرد.
- برای نوشتن یادداشت روزانه کافی است: «در پایان هر روز و یا هر زمان از شبانه‌روز، با خودت خلوت کنی و از خودت پیرسی: امروز چطور گذشت؟ چه کسانی را دیدم؟ چه صحنه و منظره‌هایی برایم جالب بود؟ امروز هوا آفتابی بود یا بارانی و مه آلود؟ با کدام دوستم خندیدم و با کدام لج کردم؟ و ... می‌بینی که برای نوشتن چقدر موضوع و سوژه (ایده) دوروبرمان وجود دارد؟

بهتر است

- برای نوشتن یادداشت روزانه بهتر است:
 - بلاای متن یادداشت روزانه، روز و تاریخ را دقیق و به‌صورت متوالی و پشت سر هم، برای هر روز بنویسی.
 - به زبان صمیمی و نثر خودمانی و بیان روشن و شفاف بنویسی.
 - کوتاه و موجز بنویسی و اگر دوست داشتی از عنصر احساس استفاده کنی.

چهارشنبه (۹ بهمن ۱۳۶۴) یادگان دو کوهه

... امشب، آسمان تاریک است و تکه‌های سیاه و پراکنده ابر در آسمان دیده می‌شود. آسمان پرستاره است. ستاره‌ها به روشنی در سینه سیاه شب می‌درخشند. «احسان» ما را منقلب کرد. چنان از جنب‌وجوش گردان‌ها می‌گفت که گویی لحظه‌ای دیگر حمله است. شاید امشب، شب حمله باشد ...

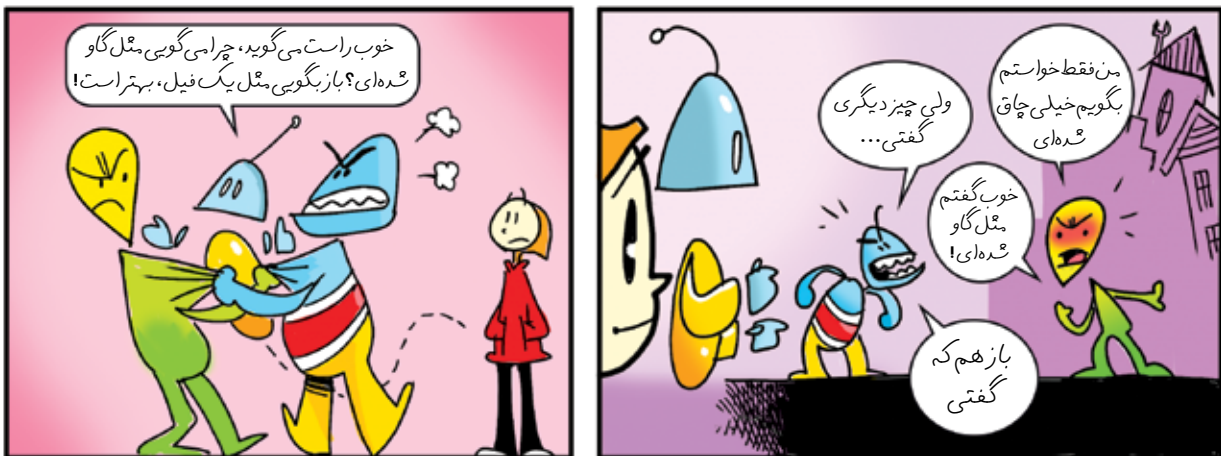
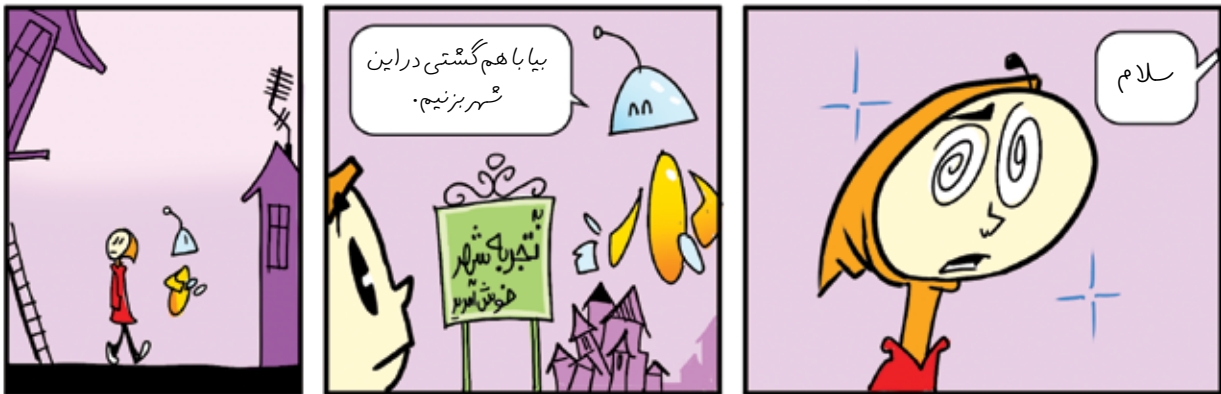
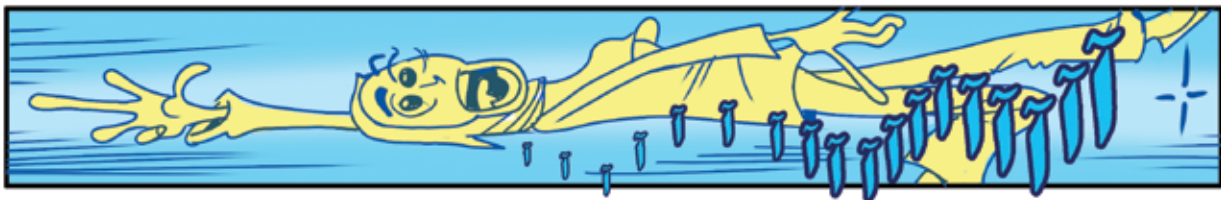
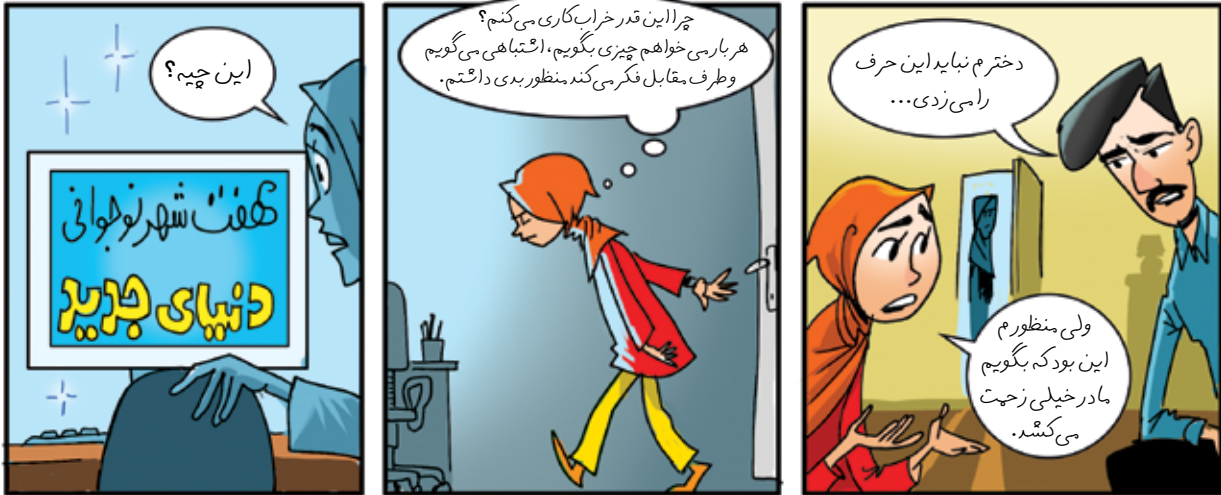
قلبم گرفته و تنها هستم. باید سعی کنم این تنهایی را دریابم. به دنبال مأمی می‌گردم. به یاد دیوان حافظ می‌افتم. این غزل می‌آید:

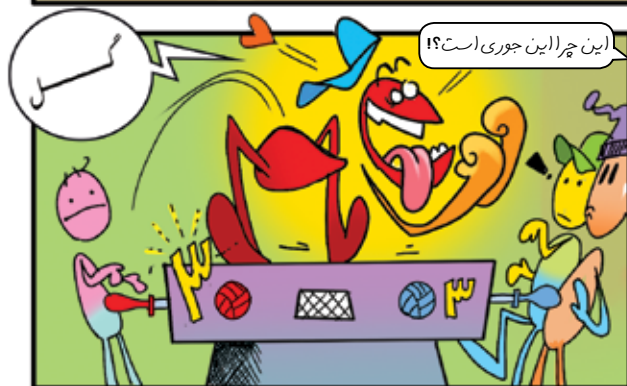
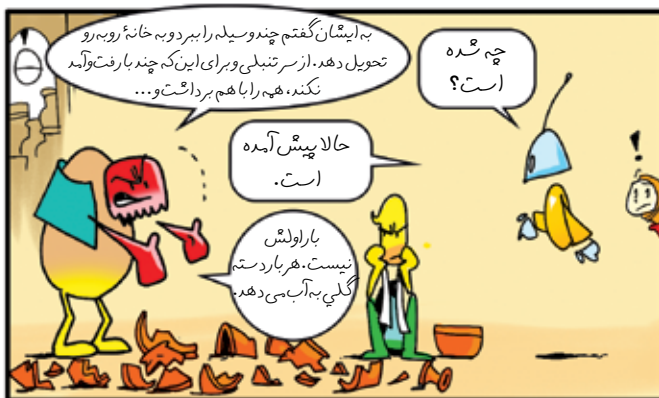
منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده‌نواز
نیازمند بلایی گر، رخ از غبار مشوی
که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز ...

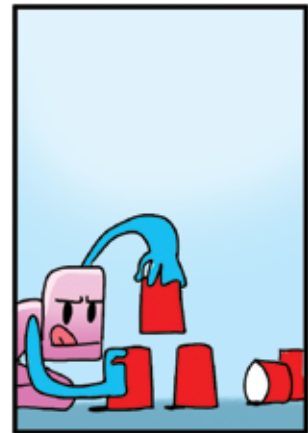
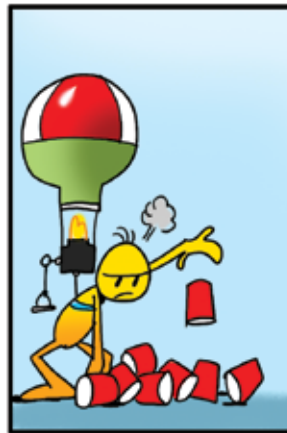
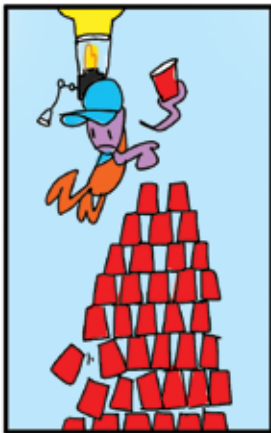
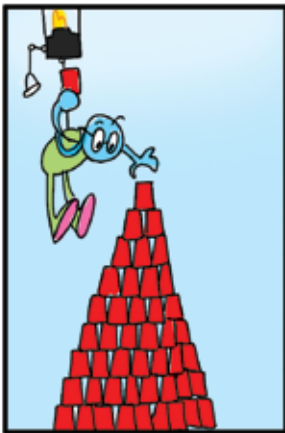
از یادداشت‌های روزانه نویسنده شهید حبیب غنی‌پور (۱۳۶۵-۱۳۴۳)

یادداشت روزانه یک نویسنده معلم شهید

تجربه‌شهر







بین تجربه‌های چقدر ناشی‌گری و خراب‌کاری داری؟



آها! فهمیدم. من هم فکری می‌کنم که تجربه‌هایم به نسبت کودکی متفاوت‌تر و البته بیشتر شده‌اند.

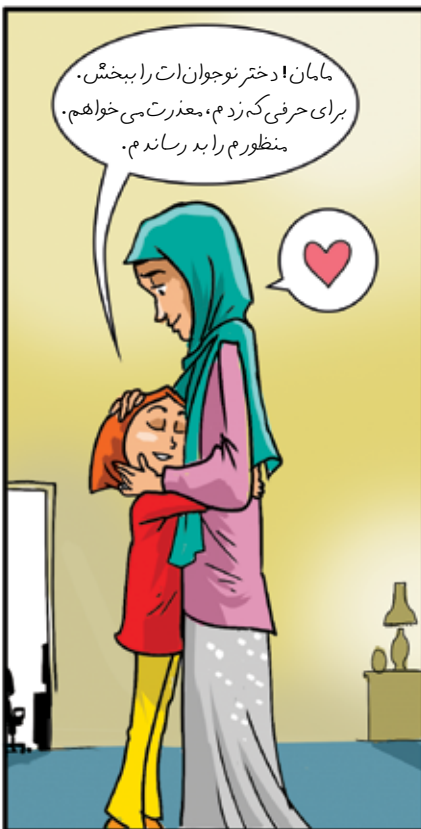
حدس بدی نبود. بین نوجوانی دوره‌افزایش تجربه‌هاست. هر کدام از این‌ها دارند تجربه‌های شان را بیشتر می‌کنند، ولی...



این‌ها دارند چکار می‌کنند؟

خودت چه فکر می‌کنی؟

انگار چیزی در حال زیاد و کم شدن است.



مامان! دختر نوجوان‌ات را ببخش. برای حرفی که زد، معذرت می‌خواهم. منظورم را بد رساندم.



من سعی می‌کنم تجربه‌های جدیدتری به دست بیآورم.

گاهی هم خطا دارم.

بالاخره دفعه آخر توانستم بچینه‌شان.



مهنون! این هم تجربه؟ تجربه‌های بیشتر با خطای کم‌تر به دست بیآورم.

موفق باشی.



زیاد نیستند.

بالاخره آدم وقتی در حال بزرگ شدن است، اشتباه هم می‌کند.

مردان کار

محمود پوروهاب



عسازنان راه افتاد. نزدیکی‌های باغ امام(ع)، کنار جویی نشست. به سر و صورتش آبی زد. گیوه‌هایش را کند و پایش را در آب گذاشت. چه آب خُنکی! صدای تیز جیر جیر کی توی هوا موج برداشته بود و تا دورها می‌رفت. نسیم خُنکی می‌وزید. پس از استراحتی کوتاه، گیوه‌هایش را پوشید و از جا بلند شد. از میان علف‌ها و درختچه‌ها راه باز کرد و جلوتر رفت. صدایی شنید. ناگهان چشمش به امام موسی کاظم (ع) افتاد. امام(ع) داشت با داس علف‌های بلند کنار باغ را می‌برید. کمی ایستاد و به امام(ع) نگاه کرد. وای چه عرقی کرده بود! جلوتر رفت و گفت: «سلام آقا، دارید چه کار می‌کنید؟» امام(ع) به طرف او برگشت. با دیدنش لبخند زد و با دستمالی عرق صورت و گردنشان را پاک کرد و گفت: «سلام بر تو، حالت چطور است؟» پیرمرد جلو رفت تا به امام (ع) کمک کند. امام نگذاشت. پیرمرد زیر سایه نخلی نشست. امام (ع) بیلشان را برداشتند و خاک زیر درختی را شخم زدند. پیرمرد گفت: «فدایتان شوم، چرا این قدر زحمت می‌کشید؟ آدمی مثل شما نباید این قدر کار کند. کار گره‌ایتان کجا هستند تا کمک کنند؟»

امام(ع) با لبخند پاسخ داد: «آن‌هایی که از من بهتر بودند، روی زمین خدا کار می‌کردند.» و دوباره مشغول بیل زدن شد.

پیرمرد پرسید: «منظورتان چیست؟ آن‌ها چه کسانی هستند؟»

امام(ع) دست از کار کشیدند و گفتند: «حضرت محمد(ص) حضرت علی(ع) و همه پدرانم. کار کردن راه خوب پیامبران و همه آدم‌های درستکار است.»

پیرمرد خندید و گفت: «درست گفتید، حق با شماست. چقدر خوب بود مردم تلاش و استقامت را از مردان بزرگی مثل شما یاد می‌گرفتند. راست گفته‌اند که کار کردن خودش نوعی عبادت است. اگر مردم کار و تلاش می‌کردند، هیچ وقت دست نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کردند.»

امام موسی کاظم(ع) کنار پیرمرد نشست. سفره کوچکی نان و پنیرش را باز کرد و هر دو در حال خوردن مشغول صحبت شدند. پیرمرد خیلی خوش حال بود. چشم از امام(ع) بر نمی‌داشت. حرف‌های قشنگ امام(ع) به دلش می‌نشست.

تنها زندگی می‌کنی: ابوذر غفاری

نام مجموعه: یاران پیامبر

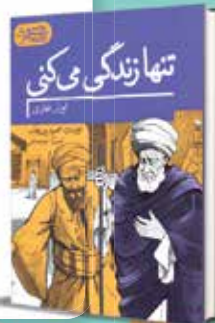
مؤلف: محمود پوروهاب

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: به نشر

بیشتر بخوانیم

کتاب حاضر یکی از مجلدات مجموعه‌ای چند جلدی است که هر کدام به یکی از یاران پیامبر(ص) اختصاص دارد. در این کتاب ۸۸ صفحه‌ای، نگاهی به زندگی ابوذر غفاری، مجاهد بزرگ و از یاران نزدیک پیامبر(ص) دارد.



زندگی با پوسته‌های زمین

کانی‌ها چه هستند و چه کاربردی در صنایع دارند؟

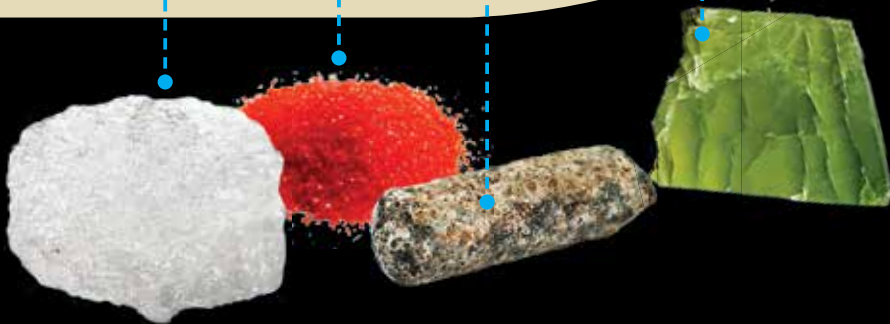
از زمانی که انسان با شیوه ذوب فلزات، قالب‌ریزی، و تولید آلیاژ آشنا شد، کاربرد کانی‌ها نیز رواج یافت. کانی یک واژه فارسی است که معادل عربی آن «معدن» است. اگر به اطرافتان خوب نگاه کنید، متوجه می‌شوید بسیاری از وسایل روزمره زندگی ما یا مصالحی که در ساختمان‌ها استفاده می‌شوند، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از مواد سازنده پوسته زمین به‌دست می‌آیند. کانی‌ها یکی از نعمت‌های خداوند هستند که در دل کوه‌ها نهفته‌اند. بعضی از کانی‌ها به‌عنوان سنگ‌های قیمتی در جواهرسازی (یاقوت و زمرد) و بعضی دیگر به‌عنوان ماده ارزشمند معدنی (مس، سنگ معدن آهن و طلا) از زمین استخراج می‌شوند.

از کانی‌ها در صنعت، ساخت و تولید قطعات الکتریکی، الکترونیکی، داروسازی، سکه، هواپیما، نیروگاه‌های هسته‌ای، صنعت برق، پزشکی، نیروگاه‌های هسته‌ای، ماشین‌آلات، ساختمان‌سازی، و ... استفاده می‌شود. کانی‌ها ویژگی‌های فیزیکی و شیمیایی یکسان دارند. یعنی ذرات سازنده آن‌ها براساس نظم و قانون معینی کنار هم قرار گرفته‌اند که اصطلاحاً «آرایش اتمی» نامیده می‌شود. دانشمندان از خواص فیزیکی، شیمیایی و نوری کانی‌ها برای شناسایی آن‌ها استفاده می‌کنند. ساختار بلوری کانی، میزان سختی، درخشش و چگونگی انعکاس نور، رنگ، تراکم، شکستگی، ورقه‌ورقه‌شدگی، رگه و ... از دیگر خواص فیزیکی کانی‌ها هستند که در شناسایی‌شان به کار می‌روند.

کانی‌های ملی

به کانی‌هایی که محل پیدایش آن‌ها کشورمان بوده است و یا به افتخار نام برخی از بزرگانمان نام‌گذاری شده‌اند، «کانی‌های ملی» گفته می‌شود. البته کانی‌ها براساس نوع کاربرد، رنگ، ویژگی‌های فیزیکی، مکان کشف، نام‌های اساطیری، و نام کاشفانشان هم نام‌گذاری می‌شوند؛ از جمله:

- خادمیت (سولفات آبدار کومینیم):** به افتخار ریاست سازمان زمین‌شناسی وقت کشورمان، نصراله خادم، در تصفیه خانه‌ها برای تصفیه آب مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- ایرانیت (کرومات سرب):** که در ناحیه انارک در ۲۰۰ کیلومتری اصفهان کشف شد. برای پوشش سقف و دیوار ساختمان‌ها استفاده می‌شود.
- اوپسیت (اکسید تالیوم و آهن):** به افتخار پزشک و دانشمند نام‌دار ایرانی، ابوعلی سینا (در زبان انگلیسی، ابن سینا، «اوپسینا») تلفظ می‌شود. در تولید شیشه‌هایی که ضرب شکست بالا دارند و همین‌طور در حسگرهای مادون قرمز استفاده می‌شود.
- بیرونیت (سیلیکات کلسیم):** به افتخار دانشمند شهر ایرانی، ابوریحان بیرونی، کاربرد آن در صنایع کاشی و سرامیک و صنعت لعاب‌سازی است.



باریت: دارو و عکس برداری از لوله گاز و ...

میکال: عایق‌های الکتریکی در رادیو و تلفون و ...

نقره: زیور آلات، سکه، مواد پرکننده دندان، دیو‌ها و ...

آر بیست: پارچه نسوز، لنت ترمز، ورقه‌های سیبانی و ...

گوگرد: لاستیک‌سازی، نساجی، دیباغی، رنگ‌سازی، کبریت‌سازی، مواد منفجره، سموم دفع آفات و ...

کوارتز: ساعت‌سازی، ابزارهای نوری و اخترشناسی، سمباده، شیشه و ...

ژئیس: ساختمان‌سازی، بتونه نقاشی و ...

مس: صنعت برق و الکترونیک و ...

کلسیت: سنگ‌های ساختمانی، چرم‌سازی و ...

الماس: جواهر، ابزار برنده و ساینده، سر منتهای حفاری و ...

مینریت: آجر نسوز و ...

برق، مبادسازی و ...
گرافیت: نیر و گاه هسته‌ای، صنعت

مروارید، صدف، استخوان، عاج و ... که منشأ آلی دارند و توسط جان‌داران ساخته می‌شوند، جزو کانی‌ها به شمار نمی‌آیند. البته زغال‌سنگ و گرافیت منشأ آلی دارند. در ادامه به برخی از کانی‌هایی که در پزشکی، صنعت، تولید دارو، مصالح ساختمانی، نجوم و ... مورد استفاده فراوان دارند، اشاره می‌کنیم:

انتظار سبز

این آینه
این قالی کوچک
بشقاب‌های روی هم پییده
آن ساعت آویز از دیوار
آن قاب عکس دائماً پیدار
این پنجره با پرده‌های طوری و شفاف
با دست‌های فسته مادر
این روزها

پشت سر هم سین می‌دوزند
در انتظار روزهای سبز نوروزند

عبدالرضا صمدی



دوباره

دوست دارم آسمان شوم
خانه ستارگان شوم

از زمین به سمت کوهکشان
پله پله نردبان شوم

با قطار چاره ، همسفر
با پرنده همزبان شوم

با هزار آب‌پاش ابر
دستیار باغبان شوم

می‌توانم از همین مسیر
یک شروع ناگهان شوم

بازگشته‌ام به کودکی
تا دوباره نویوان شوم

سعیده اصلاحی



هم محله

گرم و مهربان!
هر دو از
پشت کوه آمدیم؛

آفتاب و من
هم‌محلّه بوده‌ایم
از قدیم

ریحانه نوری



عید

قلب ساعت تندتر می زند
ماهی قرمز تنگ بلور
تندتر می رقصد
عطر سیب می آید و،
بوی نفس نفس زدن های
سفره های هفت سین
ناگه
صدای بلند و شار
آمدنش را اعلام می کند:
- «یا مقلب القلوب و الابصار» ...
مادر م دعا می خواند
و من
برای خدا،
دست می زنم!

محمود پور وهاب



جهان دیگر

دل نداند تو را، چنان که تویی
جان ننگد در آن مکان که تویی
با توفور شید هُسن، چون سایه
می دود پیش و پس، چنان که تویی
عقل، جان بر میان به خدمت تو
می شتابد به هر کراں که تویی
تو جهان دگر شدی از لطف
هم تو سلطان بر آن جهان که تویی
تو بر آتی که جانم آن تو است
من که «فاغانی ام»، بر آن که تویی

خاقانی شروانی

چشم های منتظر

هیچ وقت این همه
با تو در دم
گرم گفت و گو نبوده ام
هیچ وقت این همه بویانه جو نبوده ام
من تمام لحظه های روشن طلوع را
پشت پنجره
فیره مانده ام
از تمام راه ها که بگذری
از تمام اشتباه ها که بگذری
می رسی به چشم های منتظر
- پشت پنجره

مریم زندی

اسفند ۹

وفات حضرت زینب (س)

حضرت زینب (س)، سومین فرزند
امام علی (ع) و فاطمه (س)، در سال
ششم هجری قمری در مدینه به دنیا آمد.
نام گذاری ایشان توسط پیامبر
اسلام (ص) صورت گرفت. زینب را
مخفف «زین اب» دانسته اند؛ یعنی
زینت پدر. بعدها حضرت زینب
شاهد شهادت امام حسین (ع) و افرادی
از خانواده اش در واقعه کربلا بود.
حضرت زینب کبری آن چنان به
عبادت مشغول می شد که ملقب به
«عابده آل علی» شد. شب زنده داری
ایشان حتی در شب های دهم و
یازدهم محرم ترک نشد.



دوستان هم‌پاتوقی سلام.
در این روزهای دلچسب
اسفندی حالتان چطور است؟ گاهی با
خودم فکر می‌کنم، اسفند نه یک ماه از ماه‌های
زمستان، بلکه یک فصل جداست! می‌دانید چرا؟
چون دیگر سرمای زمستان را ندارد و البته
هنوز هم شبیه بهار نشده است. انگار پلی میان
زمستان و بهار است.
اصلاً روزهای اسفند آدم را به تکاپو می‌اندازند.
انگار انرژی چندبرابر داریم، تا پیش از رسیدن سال
نو، همه کارهای عقب‌مانده را انجام بدهیم.
شما هم همین‌طور فکر می‌کنید؟

■ باران سخاوتمند است، زیرا بدون توجه
به رنگ، ثروت و نژاد بر سر همه می‌بارد و رحمتش
را بی‌دریغ به همه می‌بخشد.
ایر فداکار است، چون به خاطر خلقِ باران خودش را فدا می‌کند تا
مردم از آب استفاده کنند و از تشنگی هلاک نشوند.
خورشید نیز مهربان است، چون بدون هیچ‌گونه چشم‌داشت و
خواسته‌ای گرمای فروزانش را از آن مردم کرده است.
آری، همه آفریده‌های خدا ویژگی‌های برجسته و خوبی دارند که ما
می‌توانیم با الگو گرفتن از آن‌ها به کمال برسیم.

زهرا کلهر از نیشابور

زهراي عزيز، از زاویه زیبایی به آفرینش نگاه کرده‌ای.
حقیقتاً هرچه در دیاست، نشانه‌ای برای انسان
است، تا به نشانه‌ها دقت کند، درباره
آن‌ها ببیند و رشد کند.

■ درختان ریه‌های کره زمین
هستند. همان‌طور که ما انسان‌ها برای
زنده ماندن به ریه‌هایمان نیاز داریم، جهان هستی
نیز برای ادامه حیاتش نیازمند درختان است. روز درخت‌کاری
مبارک.
سنایش محمدپناه از شهر قدس تهران

■ دوست کیست؟ دوست همانند خط سفید وسط
جاده است. تکه تکه می‌شود، ولی پا به پایت می‌آید.
دوست خوب کسی است که در خنده‌ات غمت
را دید و در سکوت حرفت را شنید.
سوزان خدری از بانه

پیام‌های شما دوستان عزیز هم به دستمان رسید:

- مهدی احمدی از مشهد
- آتنا عسکری از گلوگاه
- سید محمد جلالی از بندرگز
- اسرا حسامی از سقز
- مبین یآوری منش از پیرانشهر
- ناهید کریمی از سنندج
- مبینا ضمیری از مشهد
- سونیا فروتن از همدان
- ریحانه شهزادی از تهران.

یک قدم تا بهار

■ ای خدا
ای نام تو بی‌همتا
نامت پاکی و شادی می‌آورد
بهار با نام تو آغاز می‌شود
دنیا از نام تو گل‌باران می‌شود

یاس فعله‌گری

■ مثل خورشید در روزهایم،
مثل ماه در شب‌هایم، در حال
درخشش هستی، مادر.
آتنا ابراهیمی از گیلانود

✱ سلام. من یسنا یعقوبی جترودی هستم. چگونه می توانم دست نوشته هایم را در مجله رشد چاپ کنم؟ لطفاً راهنمایی کنید. یسنای عزیز، سلام. می توانی نوشته هایت را برای مجله بفرستی تا در همین بخش پاتوق، در کنار مطالب سایر دوستان، منتشر شود.

✱ ترنم بذرافشان از تهران، امیرمهدی از تهران، زهرا شاد کام از همدان، نازنین مروتی از قم و ریحانه یوسف نژاد از شیراز؛ خواسته اید درباره بازیگری و راه های بازیگر شدن مطالبی در مجله بنویسیم و با بازیگران نوجوان گفت و گو کنیم. درخواست شما را به مسئول این بخش رساندیم.

✱ بسم الله نور. سلام. از همه دوستان عزیز مجله رشد می خواهم که آیات قرآن را در مجله به اشتراک بگذارند؛ مثل: «الَّذِينَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»: آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست؟

فاطمه بخشی پور از تبریز

✱ سلام. اگر می شود درباره راه های صحیح مطالعه کردن هم در مجله بنویسید و قسمتی را برای معرفی کتاب در نظر بگیرید.

معصومه مهری از همدان

✱ سلام. گونه های مختلف رمان را معرفی کنید. من رمان های تخیلی خیلی دوست دارم. ممنون از مطالب خوبتان.

فاطمه حیدری از تهران

✱ سلام. از شما می خواهم بخشی را به آموزش «فن بیان» اختصاص بدهید. من کلاس فن بیان می روم، ولی خیلی دوست دارم که این مهارت را نوجوان های دیگر هم یاد بگیرند.

ملیکا میر حسین خانی از سیرجان

✱ با سلام، از زحمات شما ممنونم. من از بچگی عاشق کتاب خواندن بودم. لطفاً اگر می توانید بخش داستان را زیاد کنید و داستان های خوبی بگذارید؛ باتشکر.

آبتینا پیری از بابل

✱ سلام. اگر می شود آموزش زبان های دیگر به جز انگلیسی را هم در مجله بگذارید؛ مثل کره ای یا آلمانی، البته فقط در حد الفبا و مثلاً اینکه حرف ها در هر جا چه صدایی می دهند. چون خیلی ها می خواهند زبان های دیگر را هم یاد بگیرند. ممنون.

زهرا گز مه از مشهد

✱ سلام. تشکر فراوان از مطالب مفیدتان. اگر در مجله بخشی را هم به آشنایی با شغل ها و آینده رشته ها اختصاص بدهید واقعاً ممنون می شوم.

سیده کوتر اسحقی از تبریز

✱ سلام. می خواستم از شما بیرسم برای ایجاد ارتباط خوب با اطرافیان و خانواده باید چه کار کنم؟ راستی از شما به خاطر مطالب جذاب و دوست داشتنی در مجله رشد، به خصوص قسمت پاتوق، تشکر می کنم. من عاشق بخش پاتوق هستم.

مرضیه خیر خواه از رفسنجان

✱ مرضیه عزیز، سلام. مهارت های متعددی وجود دارند که می توانند به ما در ارتباط با خانواده و سایر افراد کمک کنند. ابتدا باید ببینیم چه مسئله ای باعث می شود ما توانیم ارتباط درست برقرار کنیم و بعد مهارت مورد نیاز را به دست بیاوریم. مثلاً ممکن است قدرت همدلی و درک متقابل در ما ضعیف باشد و همین باعث شود، در ارتباط با افراد دیگر به مشکل برخوردیم. بنابراین اول نیاز است ببینیم مشکل دقیقاً چیست. در مجله نیز مطالبی درباره سبک زندگی و مهارت های فردی و اجتماعی منتشر می شود که ممکن است بتوانند کمکت کنند. راستی، خوش حالم که این قدر پاتوق را دوست داری!



راه های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، رایانه مجله است به نشانی: nojavan@roshdmag.ir و یا شماره پیامک ۹۶۰۸۹۵۰۰۳۰۰ برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بجز این اطلاعات کافئ معذوریم.



قاب‌سازی از طبیعت

پیاده روی توی یک پارک جنگلی تو روزهای آخر زمستان دلچسبه، مخصوصاً که میوه‌های درختان کاج هم روی زمین خودنمایی کنند. این میوه‌های زیبا هم انواع مختلفی دارند، و می‌شود به آنها جور دیگری هم نگاه کرد.

لوازم مورد نیاز



به تصاویر نگاه کنید تا با روش تولید این تابلو آشنا شوید.



آن‌ها می‌توانند با کمی رنگ آمیزی و تغییر تبدیل به یک تابلوی زیبا و یاد آوری یک روز خاطره انگیز در اتاق شما شوند.



دل تکانی شب عید

اسفند که می‌شود بیشتر از اینکه شوق خانه‌تکانی داشته باشم، دغدغه دل تکانی دارم. با خودم فکر می‌کنم: چه چیزهایی را باید از ذهن و قلبم بیرون بریزم؟ و بعد یک جور دل‌نگرانی شیرین سراغم می‌آید: دل‌نگرانی از اینکه: آیا از پس این دل‌تکانی برمی‌آیم؟ راستش دل‌تکانی کار سختی است. مثل تمیز کردن اتاق و میز و کتابخانه نیست که وسایل را بیرون بریزی و بشویی و گرد و خاک بتکانی و گه‌گاه چیزهایی را هم دور بریزی. دغدغه‌ها، فکرها، خاطره‌ها و مشکلاتی که در دل‌تکانی بیرون می‌ریزیم، ممکن است دوباره به ذهن و قلبمان راه پیدا کنند. باید عمیق و از ریشه دل‌تکانی کنیم و محکم و مقاوم باشیم تا دورریخته‌ها دوباره به ما برنگردند.

در دل‌تکانی اسفندی گاهی فکرها و خاطره‌هایی باید دور ریخته شوند؛ فکرها و خاطره‌هایی که درد و غمی را به یادمان می‌آورند. آن‌ها که روزی شیرین بوده‌اند، اما این روزها هیچ عطر خوشی ندارند. برای دورریختن این فکرها و خاطره‌ها، برای دور شدن از این دردها و غم‌ها، ما دست تنها و کوچکیم. به حضوری نیاز داریم که کمک کند از پس دل‌تکانی بر بیاییم.

در زمان غم و اندوه، حرف زدن با یک دوست خوب است که می‌تواند آرامان کند. اما راستش یک دوست هم شبیه به ماست. قدرتی بیشتر از ما ندارد. می‌تواند سنگ صبوری خوب برای غم‌هایمان باشد، اما نمی‌تواند کاری کند، آن‌ها را از قلبمان بتکانیم. ما به کسی نیاز داریم، فراتر از تمام آدم‌های دنیا. کسی که تواناترین است و به اشاره‌ای می‌تواند همه چیز را روبه‌راه کند.

من همیشه با او حرف می‌زنم. وقتی که دلم از دنیا می‌گیرد، وقتی که فکر می‌کنم همه روزنه‌های نور مسدود شده‌اند و من، عجیب، به خورشید نیاز دارم، و وقتی که غم‌ها روی دلم سنگین می‌شوند و به سبک‌بالی پرنده‌ها غبطه می‌خورم، با او حرف می‌زنم. راستش همین که حرف زدن را شروع می‌کنم، همین که اولین جمله‌ها را می‌گویم، حالم خوب می‌شود. چون می‌دانم او که گوش می‌دهد تواناترین است و هرچه بخواهد همان می‌شود. و می‌دانم تواناترین، مهربان‌ترین هم هست. پس نمی‌گذارد درد و غم در دلم بماند. من برای دل‌تکانی اولین قدم را برمی‌دارم و بعد او با مهر بی‌پایانش به کمک می‌آید.

همیشه این قصه خوب تمام می‌شود. همیشه پایان اسفند حال دلم خوب می‌شود. بعد از این دل‌تکانی، مقابل آفتاب می‌نشینم تا ذهن و قلبم هوای تازه بهاری را حس کنند. و به او فکر می‌کنم که لطف بی‌حسابی دارد و وقتی همه روزنه‌ها بسته شدند، به من خورشید هدیه داد.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي
وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا
لَا تَعْلَمُونَ

«حضرت یعقوب» گفت: من با خدا غم و درد دل خود گویم و از لطف بی‌حساب خدا چیزی دانم که شما نمی‌دانید.

(سوره یوسف، آیه ۸۶)



ایستگاه

• سعیده موسوی زاده
• تصویرگر: حمید خلوتی

گردش علمی سال ۱۴۱۰



تا جایی که من
می بینم چنگل
بلوطی وجود نداره

بیا پایین لطفاً به
این درخت آسیب نزن
از همین پایین هم
معلومه که چنگل چه
وضعیه داره.

امروز می خواستم چنگل بلوط
و زیستگاه سنجاب ها رو بهتون
نشنون بدم ولی انگار چنگل از
این جا رفته!

پرا این آشغالا
این جا ریخته، پرا آتیش رو
خاموش نکردن؟

پروویسی

احمد اکبر چوہر
تصویرگر: حمید خلوتی

ویژگی: به نظر من پروویسی را می‌شود تا حدودی با کرونا مقایسه کرد. یعنی وقتی گرفتارش بشوی مصونیت ندراری و باز ممکن است به سراغت بیاید.

تاریخچه: احتمالاً ویروس کرونا هم در اصل از یک بچه پرووی «ووهانی»* به این طرف و آن طرف رفته است.

تعریف: باید بگویم وهشتاک‌ترین ویژگی یک آدم پرووی همین پرووی اوست. پرووی، پرووی است، همین طور که ماه، ماه است و گرم آسکاریس، گرم آسکاریس.



چکیده مقاله: من ناپار شرم به فاطر نیاز شدید جامعه و خانواده‌ها برای ریشه‌کن کردن فوری پرووی، فعلاً در هر یک چزوه روش‌های درمان و مبارزه با آن و کلاً روش‌های مبارزه با آدم‌های پرووی و از خود راضی را بنویسم تا بعد به شکل کتابی گنره فرمتان ارائه بردهم.
- به نظر من این‌ها همه پرت و پلا است.

- پیششیر شما؟
- فرض کن یک آدم.
- فب چه پور آدمی؟
- مثلاً یک آدم فضول و پررو.

ملاحظه فرمودید. آدم پررو کلاً می‌فواهد مخالفت کند. هنوز از موضوع سر در نیاورده، مخالفت می‌کند. افلا قش کپ دیو سفید است. باید همه چیز را برعکس بگویند تا کارتان راه بیفتد. بیایید یک امتحانی بکنیم:

- به نظر من، شما فیلی بامرام، فوش بر فور و با کلاس هستید.
- به هیچ وجه. من فیلی، از فور اضیع، آدم پررو همیشه دستش برای گرفتن چیز دراز است و کلاً بیب تمام مردم جهان را بیب فودش می‌داند.

- دو سه تا اسکناس رد کن
- برم بیف بفور
- پیششیر شرمنده، هیچ پولی تو بیب نیست.
- تو کارت چی؟
- دو زار تهش مونده که نمی‌شه بگیر.

- از یکی بگیر، زنگ بزن مامانت، به بابات بگو، فاله‌ات، عمه‌ات، دفتر فاله‌ات، پسر عمه دفتر فاله بابات؛ به فکری بکن دیکه
- روم نمی‌شه به جون تو. فیلی سفته.
- فسیس فیالتی! منو بگو با کی رفیق شرم؟

مال است در مورد چیز صمبت شود و بچه پررو اظهار نظری نکند. در مورد پشه آتوفل، ماشین سواری، ماشین لباس شویی، لواشک، ترکتور، زرشک، بولدوزر، انرژی نیمه‌هسته‌ای، هسته فرما، برند لباس‌های سافت گینت بیساتو، گرانی تفم مرغ، ارزانی تفم مرغ، فلسفه ارسطو، مرسطو.

- کی می‌تونه به این سؤال جواب بده؟
- ما آقا، بگیریم؟

- من که هنوز چیزی نپرسیدم؟
- به هر حال می‌پرسین آقا
معمولاً در خانواده، ممل گربه هم به این گونه پرووسانان گذاشته نمی‌شود. پدر پوری با او بر فور می‌کند انگار پشمش به شاک انداز، زیر انداز یا فو قش روانداز اختاره است.

- سلام پدر عزیز و بزرگوار. امیدوارم که سالم و قبحراق و تندرست باشید. اگر از احوال من فواسته باشید، باید بگویم که به وجود بی‌بدیل شما افتخار می‌کنم. شما فیلی ...

- پول می‌فوای مارمولک کوچولو؟
- بله پدر عزیزم.
- برو از بیب برندار
البته رفتار مادر کمی تا قسمتی فرق می‌کند. به هر حال مهر مادری شامل مارمولک‌ترین فرزندان و نوه‌ها هم می‌شود.

- قریون مادر گلم برم. می‌دونی هیچ مویوری قشنگ‌تر از مادر نیست؟ مادر از بلبل و طوطی و سنجاب هم قشنگ‌تره. چری می‌گما.

- برو کیفم رو بپار به کم فرده پول دارم. واقعا می‌فواهد او را با فودتان ببرید گردش؟ فب احتمالاً کمی کثیف شده‌اید و تنتان می‌فارد. معوم نیست به هر حال، ولی اگر اعضا بتان را کیسه کشید، تقصیر فودتان است.

- اون یاقو رو بوم بده. به لیوان آب هم بده دیکه ببر به سیخ بوج برام بیارا
پایی دم نکشیده هنوز؟ اینا چرا مغزین نشره؟ بعضی هاش هم که سوخته اینا هم با بود که نشستیم!

«چرا در گنجه بازه، چرا دم مارمولک درازه ...»
درمان
پرووی مثل بیماری طاعون در دوران قدیم و کرونا در زمان حال، فعلاً هیچ درمان قطعی ندارد. علم پزشکی اگر می‌فواهد فودی نشان بدهد، باید در مورد

بیشتر بخوانیم

ضرب العسل ها: ۲۰۰ ضرب المثل،
قصه شیرین فارسی
 مؤلف: غلامرضا حیدری ابهری
 سال چاپ: ۱۳۹۹
 ناشر: جامعه القرآن الکریم

کتاب پیشرو مجموعه‌ای است از ۲۰۰ ضرب المثل که هر کدام قصه‌ای طولانی دارد. نویسنده آن‌ها را از بین هزاران ضرب المثل فارسی برگزیده و با توضیحاتی در این کتاب آورده است. در کنار برخی ضرب المثل‌های کتاب، ضرب المثل‌های مشابه نیز آمده‌اند.



دوش می‌آورد و من در افتخ
 سربیک کوچو ریکر افتخ
 لریزه افتخار به جان و بدنم
 لریزه شد هر چه که مو داشت تنم
 کوچو را باز تصوف کرده
 وسط جوب تگلف کرده
 کوچو به آن زیبایی
 توی آن کوچو به آن زینایی
 پوه آورده هفتشده تایی
 زین پیل، قصه و قلمرو دارد
 دو سه انبار فقط، جو دارد
 تو می ترسم از آن دهب و سرش
 عهد کردم نروم دور و برش
 من که می ترسم فلج شد پندری
 تنم از ترس فقط، هو دارد
 گریه دار است، به چی می فندی؟
 ترسم از موش زیاد است، زیاد
 گریه هستم من بدبخت، ای دار

مهربانان

صریحه اسلامی



راهکار دوم: بگوئید باشه و مثل دیو سفید برعکس عمل کنید.
راهکار سوم: اگر همه این‌ها جواب ندارد، یک جلد از این جزوه را که بعداً کتاب می‌شود، به او هدیه بدهید. ثواب دارد.

راهکار چهارم: نداریم.
 * ووهان پین همان شعری است که بزرگ‌ترین و بهترین صادرات کرونا را به جهان داشته است؛ همان کووید نوزده که اگر کمی بیشتر روی آن کار می‌کردند، می‌توانستند بیست کوویدش را هم صادر کنند.

واکسن پرویی بیشتر کار کند. در غیر این صورت باید کوره زمین با فونسردی تمام و کاملاً بدون فشنونت، مثل دایناسورها منقرضشان کند. اگر حوصله ندارید که تا آن زمان صبر کنید، چند راهکار ابتدایی را آویزه ذهنتان کنید:

راهکار اول:
 - اگر می‌فواست در مورد موضوعی اظهار نظر کند، بگوئید تو خیلی هالیته، ولی فعلاً وقت ندارم.
 - اگر خودش را به مارمولک مرگی هم زد، پولی به او قرض ندهید و بگوئید فعلاً وقت ندارم.
 - اگر شروع به پایه‌فویاری و تعریف و تمجید کرد، بگوئید فعلاً وقت ندارم.

زجاج‌نیر

• امیرحسین زجاج‌نیر

• حمید خلوتی

آن یکی که عکس با عین در آهست

گرفت: «فواشست لهابست؟»

شهر به‌ای که به کتفش فورده، او، از شوک بیرون آورد

کتاب، اگر گرفت و گرفت: «بله! ممنونم که آوردید.»

عکس هاشم قبلی ممش بود.»

پسر با سر، حرف دوستش را تکرار کرد و با تکرار روی

فعل «بود» گفت: «بله! عکس هاشم قبلی زیبا بود!»

دوستش ادامه داد: «هالا که این رو آوردی، پسر اون

یکی که جلوش عکس ماشین داشت رو برام بیار!»

میکوب شد، زبانش بند آمد.

دوستش همان‌طور که می‌خواستش را با زبان

فیس می‌کرد و ورق می‌زد ادامه داد: «به شما»

تلفن به باش نوشته بودی، نمی‌دونم لهابش

تا برگشت هم فوزه است؛ پیدا می‌کنم برات

می‌آزم، جلوش هم وسطش گذاشتم لعم نشه»

فتوز، چشم‌های پسر میکوب بود. دوستش

با رست‌های تپش مکلم زد روی کتفش و

با رستمالی تمیزش کرد، توی پاکت گذاشت و

گرفت: «بیا این همونیه که فواشته‌بودی، فقط...»

دوستش کتاب را تقابیر و گرفت: «فیالست تفت.»

دو سه روزه می‌فونم، پشش می‌آزم»

یک سال بعد، در فانه به صدا درآمد، پسر در را باز

کرد. دوستش، لبخند بر لب و کتاب به دست،

گرفت: «سلام، فتوزی؟ بپششید به کم دیر شد.»

چشم‌های پسر یکهو روی رست‌های دوستش



حضرت رسول اکرم (ص) مبعث

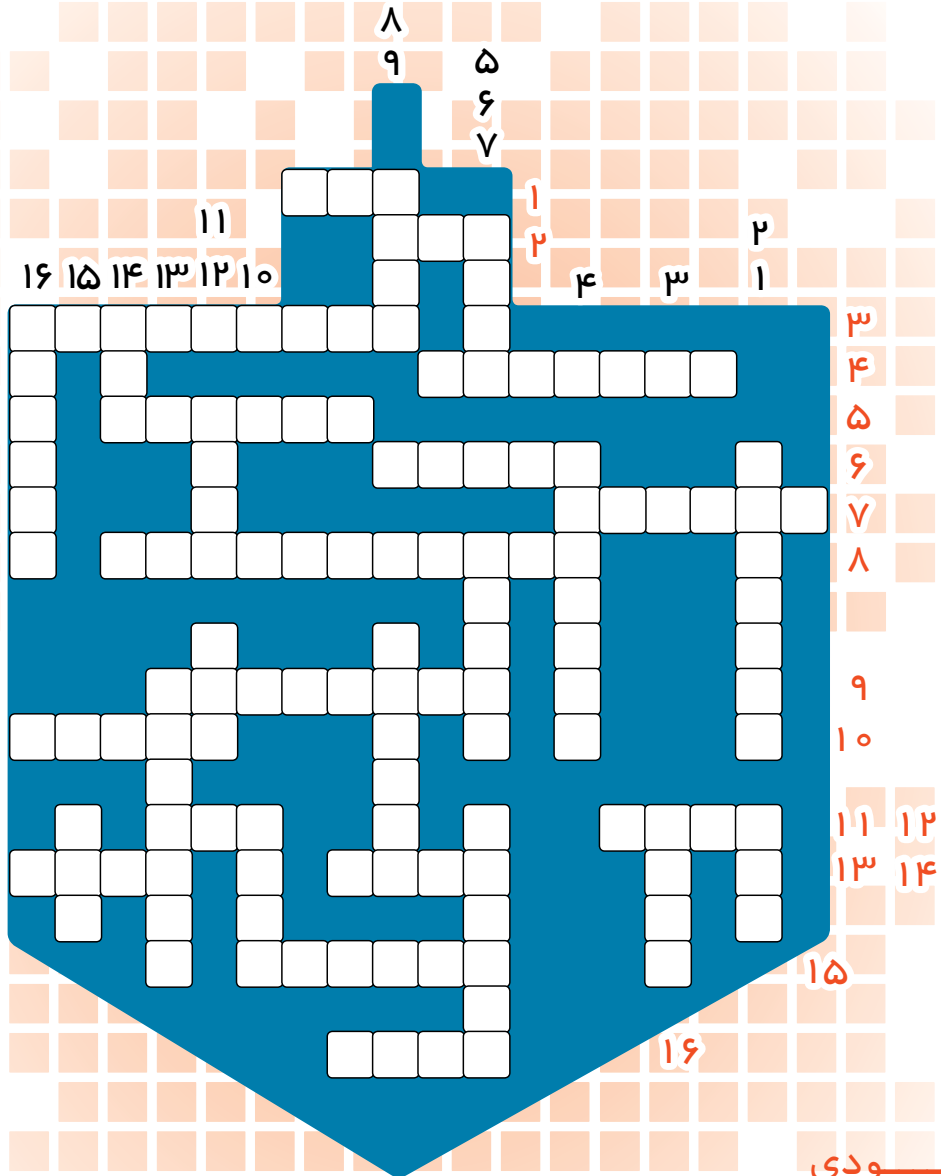
اقرا باسم ربک الذی خلق
۲۷ رجب سال چهل‌ام الفیل بود
و پیامبر (ص) در «غار حرا» مناجات
می‌کردند که جبرئیل امین بر ایشان
نازل شد و آیات اول «سوره علق» را
همراه با مژده رسالت بر آن حضرت
خواند. حضرت جبرئیل او را به
خواندن به اسم رب دعوت کرد؛ ربی
که انسان و همه چیز را آفریده است.
به این ترتیب حضرت مأمور شد تا
کفر و بت‌پرستی را از زمین بردارد و
خداپرستی را رواج دهد و پیام وحی را
به مردم برساند. حضرت محمد (ص)
در این زمان ۴۰ سال داشتند و در
مکه زندگی می‌کردند.

اسفند



افقی

۱. یکی از بیماری‌های شایع تنفسی که فرد را دچار تنگی نفس می‌سازد. ۲. خالص. ۳. فضاپیمایی که قابل استفاده مجدد است و مانند هواپیما روی باند فرود می‌آید. ۴. همان لوزالمعده است. ۵. یکی از کانی‌های مورد نیاز بدن که کمبود آن موجب کاهش کلسیم استخوان‌ها و پوکی استخوان می‌شود. ۶. کوچک‌ترین استخوان بدن که در گوش میانی قرار دارد. ۷. بخش مایع خون که زردرنگ است. ۸. یکی از دستگاه‌های مهم بدن. ۹. از انرژی‌های طبیعی پایان‌ناپذیر و غیرآلاینده. ۱۰. این دو خط هرگز به هم نمی‌رسند. ۱۱ و ۱۲. یکی از فروع دین - چیز پنهان را می‌گویند. ۱۳ و ۱۴. وزنه بردار بلند می‌کند - چرخان. ۱۵. ماده اصلی سازنده ناخن و مو. ۱۶. یکی از پرتوهایی که برای درمان بسیاری از بیماری‌ها به کار می‌رود.



عمودی

۱ و ۲. یکی از ذرات تشکیل دهنده اتم. حلقه‌های رنگارنگ پیرامون این سیاره یکی از شگفتی‌های خلقت است. ۳. کشف این ماده مهم به دست رازی انجام گرفت. ۴. رادارها با استفاده از این نوع امواج کار می‌کنند. ۵ و ۶ و ۷. پدر شعر نو - باد شدید ویرانگر - از ترکیب دو یا چند اتم تشکیل می‌شود. ۸ و ۹. اندام تنفسی ماهی‌ها. ذره‌ای در داخل اتم با بار الکتریکی مثبت. ۱۰. جاری. ۱۱ و ۱۲. زشت نیست - سقف دهان را می‌گویند. ۱۳. نخستین و کوتاه‌ترین بخش روده کوچک. ۱۴. کوچک‌ترین ذره تشکیل دهنده ساختار یک عنصر. ۱۵. یکی از سوره‌های قرآن. ۱۶. یکی از روش‌های راه رفتن اسب.

مرد کهکشانی

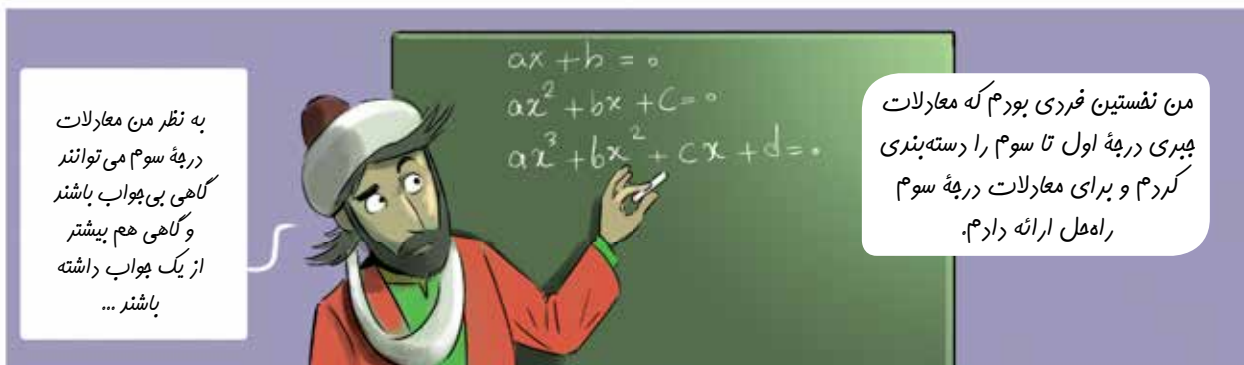
من عمر خیام نیشابوری، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و شاعر ایرانی قرن پنجم قمری هستم. در عصر شما، من به‌عنوان تنظیم‌کننده یکی از دقیق‌ترین تقویم‌های جهان، به نام «تقویم جلالی» شناخته می‌شوم. علاوه بر این، رباعیات من نیز در تمام دنیا معروف هستند.



مرتی بعد، نیشابور را به مقصد سمرقند ترک کردم. در سمرقند زمان زیادی را روی ریاضیات صرف کردم و آثار درفشانی هم در این زمینه تألیف نمودم.



من در دوران حکومت سلجوقیان بر فراسان، در شهر نیشابور به دنیا آمدم. در جوانی به یادگیری درس دینی، فلسفه و حکمت مشغول بودم.



به نظر من معادلات درجه سوم می‌توانند گاهی بی‌جواب باشند و گاهی هم بیشتر از یک جواب داشته باشند ...

من نخستین فردی بودم که معادلات پیری درجه اول تا سوم را دسته‌بندی کردم و برای معادلات درجه سوم راه‌حل ارائه دادم.



۱
۱ ۲ ۱
۱ ۳ ۳ ۱
۱ ۴ ۶ ۴ ۱
۱ ۵ ۱۰ ۱۰ ۵ ۱

در جبر، من از پیشگامان آنچه در دوران شما به نام «بسط نیوتن» شناخته می‌شود، بودم. ضریب‌های این بسط نیز امروزه به شکل یک مثلث فرضی به نام «مثلث فیثاغورس-پاسکال» در نظر گرفته می‌شود.



در هندسه، دربارهٔ مقاطع مخروطی به مطالعه پرداختم و همچنین اصول اقلیدس، ریاضی‌دان مشهور یونانی را نیز بررسی کردم.



می‌فواهم مسئولیت صدقانهٔ اصفهان را به فیثاغورس سپارم ... او شخص باهوش و توانمندی است ...

پس از مشاهدهٔ فعالیت‌ها و آثار درفشان من در ریاضیات، جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی که از پادشاهان دوران سلجوقی در ایران بود، از من دعوت کرد به اصفهان بروم.

تقویم هجری شمسی که شما امروز آن را به کار می‌برید، براساس تقویم جلالی تدوین شده است. مبنای این تقویم حرکت زمین به دور خورشید و اهمیت دقت آن در مناسبه سال‌های کبیسه است.



مهم‌ترین دستاورد من در زمینه نجوم، تدوین «تقویم جلالی» بود که یکی از دقیق‌ترین تقویم‌ها در جهان است. نام آن نیز با توجه به نام ملکشاه سلجوقی انتقاب شده است.



نوروز مبارک!

نوروز که ۱۸ روز پیش بودا پی شده سیاره زمین!؟

فکر کنم آزمایش‌ها باز هم اشتباه‌هایی دارند فورشید ...

پیش از ابداع تقویم جلالی، «تقویم یزدگردی» در ایران رواج داشت و بی‌توجهی نسبت به مناسبه سال‌های کبیسه موجب شده بود که لفظه تقویم سال هرود ۱۸ روز یا کامل شدن یک دور گردش واقعی زمین به دور خورشید اختلاف داشته باشد.

این پرخ فک که ما در او هیرانیم خانوس فیال از او مثالی دانیم فورشید پراغدان و عالم خانوس ما چون صوریم کاندرا او گردانیم

حتی در بعضی شعرهایم به گردش زمین به فورشید هم اشاره کرده‌ام؛ با وجود اینکه در زمان من مردم تصور می‌کردند که فورشید به دور زمین می‌گردد.

علاوه بر فعالیت‌های علمی در زمینه نجوم و ریاضیات، من شعرهای بسیاری نیز در قالب رباعی سرورده‌ام که بعدها به زبان‌های گوناگون ترجمه شدند.

به واسطه شهرت و اثر من در تاریخ علم، یکی از دهانه‌های کره ماه به افتخار من عمر قیام نام‌گذاری شده است.

۲

ارزش عددی هر کدام از این جانوران را محاسبه کنید و سپس جای علامت سؤال عدد درست را بنویسید.
راهنمایی: جانوران آبی رنگ ارزش عددی ندارند.

$$۲ + \text{Red Monster} \times \text{Red Monster} = ۸۳$$

$$\text{Red Monster} \times \text{Green Monster} \times \text{Green Monster} = ۳۶$$

$$\text{Green Monster} - \text{Red Monster} \times \text{Blue Monster} = ۴$$

$$\text{Red Monster} \times \text{Green Monster} + \text{Blue Monster} = ?$$

آیا می‌توانید عدد درست را جای علامت سؤال حدس بزنید و بنویسید؟

$$۱۴ + ۱۹ = ۳۱۳$$

$$۲۵ + ۱۳ = ۳۲۸$$

$$۷ + ۱۸ = ۲۳۵$$

$$۱۰ + ۴۰ = ?$$

۱

آیا می‌توانید با جابه‌جا کردن سه تا از این خرسی‌ها، مثلث خرسی را سر و ته کنید؟



۳

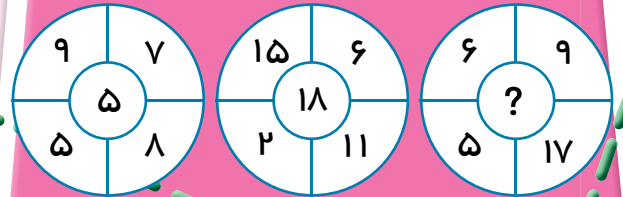
سودوکو

۴

		۹	۴				
				۵	۳	۱	
	۶	۱		۸		۵	
		۵	۴		۲		۳
	۱			۷			۸
	۸				۷	۶	
۳		۶	۱	۹	۴		
۷							
		۴	۵	۶	۲	۷	

د

آیا می‌توانید جای علامت سوال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید؟



با توجه به رابطه‌ای که بین عددها وجود دارد، جای علامت سؤال عدد مناسب بگذارید.

$$۱۲ + ۱۲ = ۹$$

$$۲۳ + ۲۳ = ۱۶$$

$$۳۴ + ۳۴ = ?$$

س

پس از یافتن ارزش عددی هر یک از این جانوران دریایی، جای علامت سؤال، عدد درست را بنویسید.

$$\text{fish} - \text{octopus} - \text{starfish} = ۵$$

$$\text{octopus} - \text{fish} - \text{starfish} = ۱$$

$$\text{starfish} - \text{octopus} - \text{fish} = -۱۵$$

$$\text{fish} \times \text{octopus} - \text{starfish} = ?$$

U

بین این پنج عدد یکی از آنها با بقیه هم‌خوانی ندارد. آیا می‌توانید آن را حدس بزنید؟

۴۳۷۷

۳۹۵۴

۹۸۶۲

۸۴۵۴

۹۸۳۱

ن

معما

شما دو قرص متفاوت دارید که باید هر روز یکی از آنها را برای درمان بیماری‌تان میل کنید. اگر از یکی از آنها دو تا میل کنید، یا خوردن یکی از آنها را فراموش کنید، حالتان بد خواهد شد. متأسفانه هر دو قرص دقیقاً شبیه هم هستند و برای مصرف دو روزتان چهار تا قرص باقی مانده است. بدشانسی می‌آورد و هر چهار قرص از دستتان می‌افتند. چگونه آنها را میل خواهید کرد تا حالتان بد نشود؟

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:

nojavan@roshdmag.ir

و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید.

از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم.



بهاره جلالوند
عکاس: محسن امین

نگذار قمامت پاکبان خم شود

فرقی نمی‌کند که کجای این کشور پهناور زندگی می‌کنید. هر کجا که باشید، وقتی صبح زود از در خانه خارج شوید، همه جا تمیز است. نه بوی زباله‌ای به مشام می‌رسد و نه کوهی از زباله را می‌بینید. این تمیزی که کمتر کسی به آن توجه می‌کند و برای خیلی‌ها حتی عادی شده، حاصل تلاش تعداد زیادی پاکبان و کارکنان شهرداری‌های مناطق گوناگون کشور است.

بی‌تفاوت نباشیم

صبح زود، صدای جارویی که روی زمین کشیده می‌شود به گوش می‌رسد. خودرویی لحظه‌ای می‌ایستد و راننده آن، بطری پلاستیکی شیر کاکائو را در خیابان می‌اندازد، در حالی که فاصله چندانی با سطل زباله ندارد. پاکبان زحمتکش، از دور نگاه می‌کند و سرش را تکان می‌دهد و برای برداشتن بطری پلاستیکی، جلو می‌رود و خم می‌شود.

مظفر رضایی پاکبان است و به کمک همکارانش، سال‌هاست که به پاکیزگی شهر خود کمک می‌کند. او می‌گوید: «برخی آدم‌ها اصلاً برای تمیزبودن شهر همکاری نمی‌کنند و هر چیزی که به دستشان می‌رسد، زمین می‌ریزند. مثلاً بعضی از بچه‌ها، چون در مورد سختی‌های کار ما چیزی نمی‌دانند، روی زمین زباله می‌ریزند. حتی برخی از بزرگ‌ترها هم چنین کارهایی انجام می‌دهند. مثلاً زباله‌های خانه‌شان را به جای اینکه داخل سطل زباله بیندازند، کنار آن می‌اندازند که این کار باعث می‌شود، وقت زیادی برای جمع‌آوری زباله‌های کنار سطل صرف شود.

الان هم که بیماری کرونا آمده، ماسک و دستکش را روی زمین می‌ریزند. اصلاً به این فکر نمی‌کنند که ما هم بیمار می‌شویم. شغل ما واقعاً سخت است و در سرما و گرما باید کار کنیم. همچنین تعطیلی و استراحت زیادی هم نداریم. با حقوق کمی که می‌گیریم، کمتر کسی حاضر می‌شود جای ما کار کند. با این حال ما خدمت به مردم را دوست داریم.»



زباله باید همیشه در کیسه مخصوص قرار بگیرد و بالای آن به خوبی بسته شود. همین‌طور سطل‌های زباله هم باید در شان بسته باشد. اگر بالای کیسه یا در سطل باز بماند، هم جمع‌آوری زباله‌ها سخت می‌شود و هم محل زندگی مان آلوده خواهد شد.



جمع‌آوری شبانه‌روزی زباله!

زباله برای اینکه به محل دفع یا بازیافت برسد، مسیر پیچیده و پر پیچ و خمی را پشت سر می‌گذارد و افراد زیادی باید زحمت بکشند تا کارها به خوبی پیش بروند. **قنبر آدینه‌وند**، «مدیر نظارت و ارزیابی امور مناطق سازمان مدیریت پسماند شهرداری تهران» است و از اینکه در مجموعه‌ای فعالیت می‌کند که پاکبان‌ها در آن مشغول هستند، احساس افتخار می‌کند. او می‌گوید: «تمیزی شهر حاصل زحمت ۱۴ هزار پاکبان است که به صورت شبانه‌روزی در سه شیفت کار می‌کنند و حدود ۵۳ هزار مخزن زباله را خالی می‌کنند. ۶۵۰ دستگاه خودروی حمل زباله، دائماً در حرکت هستند و ۱۳۰۰ نفر راننده و کارگر (اپراتور)، همراه با پاکبان‌ها زحمت می‌کشند و در کنارشان کلی تعمیر کار و مکانیک وجود دارد تا در زمان خراب‌شدن خودروها و وسایل، کمک کنند.

زباله‌هایی که جمع‌آوری می‌شوند، در ۱۰ سکوی فعال (سکوی میانی که زباله از مخازن سطح شهر به وسیله خودروهای حمل پسماند مکانیزه به آنجا منتقل می‌شود)، خالی خواهند شد و بعد توسط ۱۲۰ ماشین بزرگ (سیم‌تریلر) که پشت آن‌ها مخزن مخصوصی وجود دارد،

به محل تفکیک و دفع زباله برده می‌شوند. البته در بسیاری از مناطق شهر، «طرح کاهش پسماند» (کاپ) وجود دارد و شهروندان زباله‌های قابل بازیافت را تفکیک می‌کنند و تحویل می‌دهند تا کار دفع زباله بهتر پیش برود.



وقتی زباله‌ها به مرکز دفع زباله

در «آرادکوه» می‌رسند، باید آن‌هایی که قابل بازیافت هستند از سایر زباله‌ها جدا شوند. زباله‌های تر (پوست میوه‌ها، سبزی‌ها و ...) کود کمپوست درست می‌شود. افرادی که زباله روی زمین می‌اندازند، از مشکلاتی که برای پاکبان‌ها ایجاد می‌شود، آگاه نیستند. برای برداشتن زباله‌ای که جایش در سطل است، یک انسان و هم‌نوع ما، باید قامتش خم شود. بارها پیش آمده که در زمان برداشتن زباله از روی زمین، خودرویی با پاکبان‌ها برخورد کرده‌است و برخی از آن‌ها فوت شده‌اند. پاکبان جدا از ما نیست و وقتی بنا به هر دلیل آسیب ببیند، انگار که ما آسیب دیده‌ایم؛ چون در جامعه همه مثل زنجیر به یکدیگر متصل هستیم.»



نظم حرف اول را می‌زند

جمع‌آوری حجم زیادی زباله و به‌طور کلی تمیز کردن تعداد زیادی کوچه و خیابان کار راحتی نیست. **یوسف تقی‌زاده** که پاکبانی مهربان است، می‌گوید: «دائماً خم‌شدن برای برداشتن زباله‌هایی که داخل سطل ریخته نشده‌اند، باعث کمر درد می‌شود و از همه مهم‌تر اینکه وقت زیادی از ما می‌گیرد. جمع‌آوری زباله‌ها زمان‌بندی منظم و دقیقی دارد. اگر سر وقت کارها را انجام ندهیم، همه چیز با مشکل مواجه می‌شود. شغل ما سختی‌های زیادی دارد و خیلی کم می‌توانیم بچه‌ها و خانواده‌مان را ببینیم.»

چند کار مهم

قرار دادن زباله‌های خانه در ساعت مشخص داخل سطل و نریختن جعبه و پلاستیک خوراکی‌ها روی زمین؛ مهم‌ترین کارهایی هستند که باید انجام داد. ریختن زباله، در مناطق طبیعی مثل کوه، جنگل و دریا، جان حیوانات دیگر را به خطر می‌اندازد پس نباید هیچ نوع زباله‌ای در طبیعت ریخت.





دونده‌ای که بدون کفش قهرمان شد.

قهرمان پا برهنه!

یک مسابقه متفاوت

ماراتن المپیک ۱۹۶۰ با تمام مسابقات تاریخ المپیک متفاوت بود. اولین بار بود که مسابقه در شب برگزار می‌شد. دلیل این امر هم مشکلاتی بود که همواره گرما برای دوندگان ایجاد می‌کرد. مسئولان برگزاری مسابقه، مسیر را طوری طراحی کرده بودند که دوندگان می‌باید از کنار آثار باستانی کشورشان عبور کنند. در این میان، کسی به سیاه‌پوست شماره ۱۱ اهمیتی نمی‌داد؛ پابرهنه‌ای از آفریقا!

چرا بدون کفش؟!

برای خبرنگاران عجیب بود که چرا آیب بیکیلا پابرهنه می‌دود؟ یعنی در کشور او مردم این قدر فقیر بودند که حتی نتوانستند برای او کفشی مناسب تهیه کنند؟ اما نه! کفش آیب برای دویدن در این مسابقه مناسب نبود و او پس از مشورت با مربی خود، تصمیم گرفت پابرهنه بدود. او پیش از این، تمرینات زیادی را با پای برهنه انجام داده بود و می‌دانست که از عهده این کار برمی‌آید.

نماینده قاره سیاه

قاره آفریقا تا آن زمان در طول ۶۰ سال برگزاری مسابقات المپیک حتی یک قهرمان سیاه‌پوست هم نداشت. آیب بسیار راحت می‌دوید و آن قدر سریع که خبرنگاران بعدها نوشتند: «انگار سگی به دنبال آیب کرده بود و او فرار می‌کرد!» تازه این آغاز کار بود. او نیسکاین، مربی سوئدی آیب، به او گفته بود که انرژی خود را برای کیلومترهای پایانی ذخیره کند. آیب هم در حالی به شدت تمرین می‌کرد که وقت زیادی برای این کار نداشت و هر روز باید ساعت‌های زیادی کار می‌کرد تا خرج زندگی خود و زن و بچه‌اش را فراهم کند.

پایانی باشکوه

در اواخر مسابقه، رقابت آیب با رقیب قدرتمند مراکشی، رازی بن عبدالسلام، به اوج رسید. در تاریکی شب، مسیر مسابقه چندان نورانی نبود، با این حال توجه همه تماشاگران با دیدن آیب به پاهای برهنه او جلب می‌شد... در کیلومتر آخر مسابقه، آیب ناگهان بر سرعت خود افزود و فاصله او با رقیبش لحظه به لحظه بیشتر شد. مردم زیر نور مشعل‌ها انتظار ورود قهرمان را می‌کشیدند. اندکی بعد، آیب با اختلاف ۲۰۰ متر نسبت به نفر دوم از خط پایان گذشت. او مسیر ۴۲ کیلومتری را با زمان ۲ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۱۶ ثانیه به پایان رسانده بود. حالا او رکورددار جهان بود!

دونده شماره ۱۱

مدال طلای آیب اولین مدالی بود که اتیوپی در تاریخ المپیک کسب کرده بود. همین امر سبب شد تا در مراسم افتتاحیه المپیک ۱۹۶۴ (توکیو-ژاپن) هیچ کس شایسته‌تر از او برای حمل پرچم اتیوپی نباشد.

البته این بار کمتر کسی روی آیب حساب می‌کرد. چرا؟ به خاطر جراحی آپاندیس او که تنها ۴۰ روز از آن می‌گذشت. مگر می‌توان بعد از چنین عملی، به سرعت ورزش کرد؟! بله! البته به شرط اینکه بدن انسان آمادگی فراوانی داشته باشد. بدن آیب این شرایط را داشت که این به لطف سال‌ها تمرین و تلاش به دست آمده بود.

بیشتر بخوانیم

تابستانی به رنگ اقیانوس

مؤلف: جیلیان مک‌دان
مترجم: طوبی سلیمانی موحد
سال چاپ: ۱۳۹۹
ناشر: پرتقال

کت دختر نوجوانی است و برادر کوچک‌ترش، جوو، علاقه شیشه به بیماری «اوتیسم» دارد. مادر آن‌ها نویسنده است و برای کودکان قصه می‌نویسد. پدر خانواده بر اثر بیماری فوت کرده و مادر خودش را در کار و جلسه‌های کاری غرق کرده است. قرار است تابستان، کت و جوو کنار دوست صمیمی‌شان باشند. اما سفر لغو می‌شود و مادر به خاطر جلسه‌های کاری، مجبور می‌شود، بچه‌ها را نزد پدر و مادرش بگذارد. پدر و مادری که بچه‌ها تا به حال ندیده‌اند!



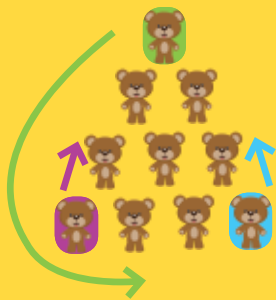
به‌نظر شما، ورزشکار چه امکاناتی باید داشته باشد تا بتواند به‌خوبی ورزش کند؟ لباس، کفش، مربی، ساعت، کلاه، تغذیه مناسب یا چیزهای دیگر؟
حالا اگر شما بخواهید ورزش کنید و یک یا چند تا از این وسایل را نداشته باشید، چه می‌کنید؟ مثلاً لباس‌های رنگ و وارنگ و شیک نداشته باشید؟ شاید فقط یک کفش ورزشی داشته باشید که باید با آن، هم پیاده‌روی کنید و هم ورزش و هم به مهمانی بروید. شاید غذایان هم خیلی ساده باشد و همان چیزی باشد که مادرتان برایتان می‌پزد، نه یک غذای مخصوص که ورزشکاران حرفه‌ای می‌خورند. با این شرایط آیا می‌توانید به موفقیت امیدوار باشید؟ اگر می‌خواهید بگویند شانس‌ناشناسی ندارید، ابتدا داستان زیر را بخوانید!

پایان مسابقه

۱. ۵۴۰. در عددهای بالا به ترتیب عددهای ۱، ۲ و ۳ و وسط حاصل جمع قرار داده شده‌اند. بنابراین با قرار دادن ۴ در وسط حاصل جمع ۱۰۰۴۰ عدد ۵۴۰ جواب درست خواهد بود.

۲. جانور قرمز ۹، جانور سبز ۲، و جانور آبی رنگ صفر. $9 \times 2 + 0 = 18$

۳. در شکل زیر، فلش‌ها تغییر مکان خرس‌ها را نشان می‌دهند.



۴:

۵	۳	۹	۱	۴	۶	۸	۷	۲
۸	۴	۷	۹	۲	۵	۳	۱	۶
۲	۶	۱	۳	۷	۸	۹	۵	۴
۶	۷	۵	۴	۸	۱	۲	۹	۳
۹	۱	۲	۶	۳	۷	۵	۴	۸
۴	۸	۳	۵	۹	۲	۷	۶	۱
۳	۲	۶	۷	۱	۹	۴	۸	۵
۷	۵	۸	۲	۶	۴	۱	۳	۹
۱	۹	۴	۸	۵	۳	۶	۲	۷

۵. $9 = (9+5) - (17+6)$

۶. ۱۳. در هر سطر، دو عدد در هم ضرب شده‌اند و رقم‌های حاصل ضرب با هم جمع شده‌اند. بنابراین داریم:

$$34 \times 34 = 1156$$

$$1 + 1 + 5 + 6 = 13$$

۷. ماهی عدد ۷، اختاپوس عدد ۵، ستاره دریایی عدد منهای ۳ (-۳)

$$7 \times 5 - (-3) = 7 \times 5 + 3 = 38$$

۸. ۹۸۶۲. حاصل جمع همه این عددها غیر از این عدد، ۲۱ می‌شود.

نرمش پس از پایان مسابقه

آب این بار کفش‌هایی سپید به پا کرده بود. در هوای نمناک و بارانی پایتخت زاین، آب از نیمه‌راه دیگر دوندگان را پشت سر گذاشت. وقتی وارد «ورزشگاه المپیک توکیو» شد، فاصله‌اش با نفر دوم بیشتر از ۴ دقیقه بود. او به راحتی تمام قهرمان شد و پس از گذشتن از خط پایان مسابقه به قدری سرحال بود که به نرمش پرداخت. حالا اتوبوی دو طلای المپیک داشت که هر دو توسط آب به دست آمده بود. پس از آن هم در ۱۴ مسابقهٔ ماراتن صاحب ۱۲ قهرمانی شد.

استقبال تلخ از قهرمان

در سال ۱۹۶۹ اتفاقی تلخ برای آب افتاد. او سوار بر خودروی خود به شدت تصادف کرد و از ناحیهٔ نخاع آسیب دید. ۹ ماه را در بیمارستان گذراند و نتوانست راه برود. در آن لحظات چه احساسی داشت. خودش گفت: «اگر خدا بخواهد، باز هم خواهیم دوید.» اما خواست خداوند این بود که او دیگر نتواند راه برود. وقتی دوران درمان او تمام شد و به کشورش بازگشت، مردم زیادی به استقبالش رفته بودند. ولی هیچ کس نمی‌توانست باور کند آب بیکیلا حالا نمی‌تواند قدم از قدم بردارد. در صورت زنان، مردان و حتی کودکان اندوه و یأس مشهود بود.

آب در آن لحظات مملو از نومی‌دین چنین گفت: «اتفاقات تلخ، بخشی از زندگی انسان موفق است. همهٔ آنان با این لحظه‌های سخت ملاقات می‌کنند. این خواست خداوند بود که قهرمان المپیک شدم و حالا این خواست خداوند است که روی ویلچر باشم. دو بار قهرمانی در المپیک می‌توانست مرا از خود بی‌خود سازد. اما من آن قهرمانی‌ها را پذیرفتم، همان‌گونه که امروز این غم را پذیرفته‌ام. من خود را با هر دوی این شرایط وفق داده‌ام. امروز هم خدا را شکر می‌کنم و در آرامش زندگی خواهم کرد.»

آخرین المپیک

قهرمان ملی اتوبویی در سال ۱۹۷۲ به المپیک آمد، اما روی صندلی چرخ‌دار. در آنجا به شدت مورد تشویق و استقبال مردم قرار گرفت. این آخرین المپیکی بود که آب بیکیلا در زندگی‌اش می‌دید. این بار به عنوان نمایندهٔ تیراندازی با کمان کشورش از روی ویلچر.

آب به همهٔ ورزشکاران سیاه‌پوست آفریقایی ثابت کرد که با تلاش و تمرین می‌توانند کمبودهای خود را جبران کنند و در مسابقات بزرگ بدرخشند.



آفرینندهٔ مهندسان ایرانی

آسیاب‌های تاریخی دزفول که بخشی از سازه‌های آبی شهر هستند، صدها سال از دز نیرو گرفته‌اند و گندم این و آن را آرد کرده‌اند. بعضی از این آسیاب‌ها عمری ۱۴۰۰ ساله دارند و یادگارهای دوران ساسانی هستند. آسیاب‌های دزفول به بازدیدکنندگان نشان می‌دهند چطور می‌توان از انرژی پاکیزه و پایدار آب رودخانه استفاده کرد. این آسیاب‌ها که بعضی‌هایشان تا همین ۴۰ سال پیش مشغول به کار بودند، نتیجهٔ فکر و قریحهٔ مهندسان ایرانی هستند.



موزهٔ آجری

دزفول را موزهٔ بناهای آجری می‌نامند. دلیلش هم همین بناهای تاریخی زیبایی است که سر تا پا از آجر ساخته شده‌اند. معماران دزفولی حتی برای تزئین بناهای شهر هم آجرها را تراش داده‌اند و با سلیقه کنار هم گذاشته‌اند. با قدم‌زدن در بافت تاریخی شهر دزفول که شامل ۲۸ محله می‌شود، حتماً با نمونه‌های زیبای بناهای آجری روبه‌رو خواهید شد. اما بهترین نمونه‌های خانه‌های تاریخی شهر، از جمله همین «خانهٔ تیزنو» است که نزدیک پل رومی قرار دارد.

باغ دفاع

در باغ موزه دفاع مقدس شهر دزفول می‌شود بخشی از حماسه و مقاومت مردم دزفول را در طول هشت سال دفاع مقدس دید. در باغ اطراف موزه می‌توان تانک، نفربر و توپ‌هایی را که رزمندگان وطن، از رژیم بعثی غنیمت گرفته‌اند را دید. اما بخش بزرگ دیدنی‌های این موزه زیر سقف ساختمان موزه جمع‌آوری شده‌اند. در اینجا می‌توان با تماشای اسناد، آثار حجمی و آثار هنری که بسیاری از آن‌ها اثر هنرمندان خوزستانی هستند با حال و هوای شهر دزفول و جبهه‌های جنگ تحمیلی آشنا شد.



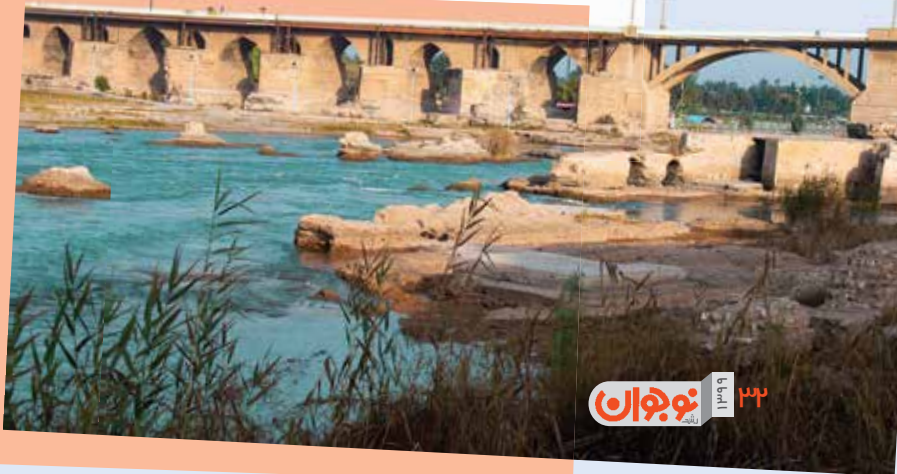
۴ خردادماه در تقویم رسمی کشور «روز دزفول» است؛ شهری که در ابتدای دفاع مقدس توسط تانک‌های رژیم بعثی عراق محاصره شد و بارها بر سرش بمب ریختند، اما با مقاومت و ایستادگی مردم، شهر سر پا ماند و تسلیم دشمن نامرد نشد. شاید برای کسی که در جریان اتفاقات جنگ هشت‌ساله با شهر دزفول آشنا شده باشد، سخت باشد که آن را یک شهر زیبای گردشگری بدانند. اما دزفول یکی از بهترین گزینه‌ها برای کسانی است که می‌خواهند مجموعه‌ای از جاذبه‌های گردشگری را یکجا تجربه کنند.

با رودخانه زلال و پر آب «دز» که دزفول را به دو نیم می‌کند، می‌توان انواع تفریحات آبی را تجربه کرد و از منظره‌های زیبایش لذت برد. با ورود به بافت تاریخی دزفول، پا به موزه‌ای از بناهای آجری خواهید گذاشت. با سر زدن به سازه‌های آبی شهر می‌توان با فناوری بومی استفاده از توان آب آشنا شد. در این شهر می‌توان به زیارت مقبره‌هایی رفت که گنبد‌های ارچین بر سر دارند و داستان‌ها و افسانه‌های بسیاری را که دربارهٔ صاحبانشان بر سر زبان‌هاست، شنید. برای تماشای دزفول باید وقت داشت، زیرا به این راحتی نمی‌توان از کنار دیدنی‌هایش گذشت.

شهر حماسه‌ها

حکایت‌های دز و دزفول

این آب زلال، رودخانه دز است و حالا که به شهر دزفول و پل رومی رسیده‌است، تقریباً در میانه راهش قرار دارد. دز به شهر دزفول نشاط و منظره‌های تماشایی هدیه کرده‌است و دزفولی‌ها بسیار دلبستهٔ این آب هستند. دز پس از دزفول و در ادامهٔ راه به «کارون» می‌ریزد و تا خلیج فارس می‌رود. در اینجا از زیر یکی از کهن‌سال‌ترین پل‌های جهان می‌گذرد؛ پلی که در عهد ساسانی ساخته شده‌است. داستان‌ها ساخت این پل را به اسیران رومی که مغلوب شاهپور، پادشاه ساسانی شدند، نسبت می‌دهند.



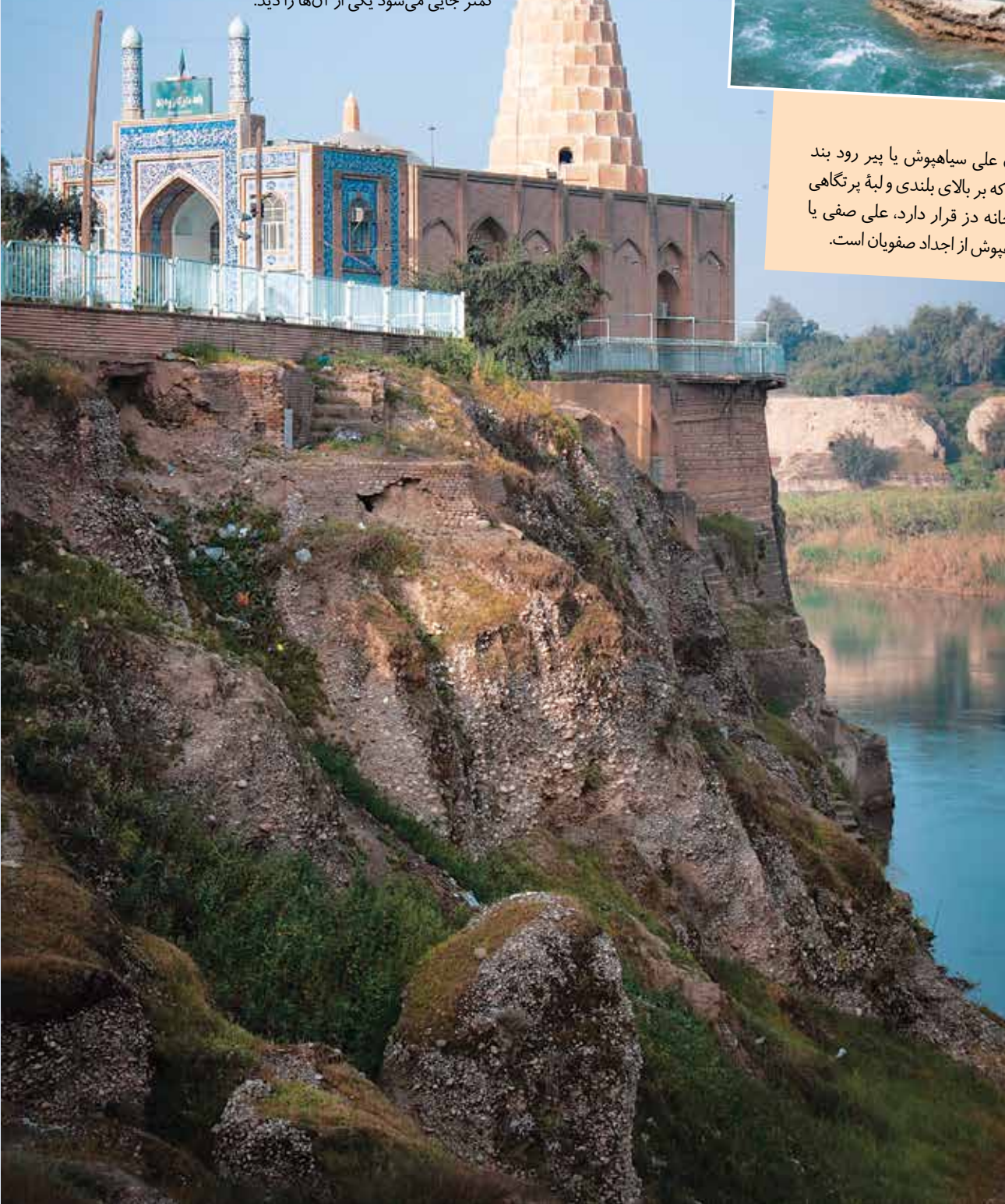
حاکمی زیر گنبد ارچین

زیر این گنبد آناتاسی شکل که به آن «گنبد ارچین» می‌گویند، یکی از حاکمان محلی خوابیده که ایران و زبان فارسی برایش اهمیت بسیاری داشت. این حاکم محلی یعقوب لیث است. او ۲۰۰ سال پس از ورود اسلام به ایران سلسله صفاریان را تأسیس و زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کرد. در دربار او کسی اجازه نداشت به زبانی جز فارسی صحبت کند. گنبدهای ارچین بخشی از معماری بومی استان خوزستان هستند و به‌جز این استان در کمتر جایی می‌شود یکی از آن‌ها را دید.



در پیر دژ

آرامگاه سلطان علی سیاهپوش یا پیر رود بند صدها سال است که بر بالای بلندی و لبه پرتگاهی مشرف بر رودخانه دز قرار دارد، علی صفی یا سلطان علی سیاهپوش از اجداد صفویان است.





جشنواره فرهنگی هنری فردا
سی و نهمین دوره مسابقات
دانش آموزان برگزیده سراسر کشور

هنرهای نمایشی و فیلم کوتاه
 هنرهای دستی و تجسمی
 رسانه و فضای مجازی
 ادبی و پژوهشی
 هنرهای آوایی

تهران
 سال تحصیلی
 ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹
 در فضای مجازی

Vocal Arts
 Literary and Research
 Handicrafts and Visual Arts
 Social Media and Cyberspace
 Dramatic Arts and Short Films

TEHRAN
 2021

Farda
Cultural and Artistic Festival

The **39**th National Round of
 Selected Students Competition



وزارت آموزش و پرورش
 معاونت پرورشی و فرهنگی
 اداره کل فرهنگی و هنری، اردوها و مسابقات پرورشی
 دانشکده تخصصی آموزش و پرورش شهرستان‌های استان تهران